

بررسی تحلیلی «اعاده دادرسی» در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲

سیدعلیرضا میرکمالی*

سیدمهدی کاظمی**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۲۷

چکیده

قاعده اعتبار امر مختوم از قواعد مسلم در دادرسی است که راه هرگونه اعتراض به رأی را پس از قطعیت آن می‌بندد؛ اما در مواردی ممکن است این قاعده با اصل کشفیت واقع در امور کیفری برخورد نماید. نقطه برخورد قاعده «اعتبار امر مختوم» و اصل «مطابق واقع بودن حکم»، محل تولد نهادی است تحت عنوان اعاده دادرسی. اصولاً یکی از موارد برخورد عدالت و انصاف در دادرسی نیز همین‌جا است. عدالت اقتضا دارد که پس از قطعیت حکم و طی شدن سیر رسیدگی، دیگر هیچ ادعایی نسبت به پرونده استماع نشود؛ اما از طرفی انصاف اقتضا دارد تا شخصی که به ناحق و خلاف واقع محکوم شده است بتواند از خود دفاع نماید. اعتراض به رأی علی‌الاصول خلاف قاعده اعتبار امر مختوم بوده و ممکن است آرای قضایی را متزلزل نماید. از طرفی، هر رأی باید مطابق با واقع و حقیقت باشد و اگر بعداً اثبات شد که خلاف واقع صادر شده است باید راهی برای نقض آن پیش‌بینی نمود، مخصوصاً که هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که یک قاضی ولو بسیار عالم هم باشد مصون از خطا و اشتباه است. در این مقاله، موضوع اعاده دادرسی در قانون جدید آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مطالعه شده است و همه ابعاد آن مورد نقد و بررسی قرار گرفته و در نهایت رویکرد کلی قانونگذار ایران در خصوص این نهاد تبیین شده و پیشنهاداتی درباره اصلاح آن نیز ارائه شده است.

واژگان کلیدی: اعاده دادرسی، اعتبار امر مختوم، کشف واقع، حکم قطعی.

*استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسؤول).

sarmirkamali@yahoo.com

**دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خانواده دانشگاه شهید بهشتی.

seyedbox@gmail.com

مقدمه

اعاده در لغت به معنای از سرگرفتن و بازگردانیدن است. دادرسی نیز در لغت به معنای به داد مظلوم رسیدن آمده است و در اصطلاح حقوقی، دادرسی به مفهوم اخص، مجموعه عملیاتی است که به مقصود پیدا کردن یک راه حل قضایی به کار می‌رود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴، ص ۲۷۳). معنای لغوی اعاده دادرسی تقریباً بر معنای اصطلاحی آن منطبق است. علمای حقوق همواره سه خصیصه را جزء اوصاف ذاتی اعاده دادرسی به شمار آورده‌اند: الف) موضوع آن حکم قطعی باشد. ب) به طور استثنا و به جهات خاص قانونی طرح شود. ج) رسیدگی ماهوی تجدید و اعاده شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴، ص ۵۹). بنابراین، می‌توان اعاده دادرسی را مختصراً این‌گونه تعریف کرد: شیوه فوق‌العاده اعتراض به احکام قطعی در راستای جهات مصرح قانونی.^۱

در اعاده دادرسی، آنچه خواسته می‌شود همواره نقض حکمی است که به اشتباه صادر شده است. این اشتباه ممکن است ناشی از دادگاه باشد و یا طرف دعوا (حیاتی، ۱۳۸۷، ص ۱۹). از همین جا می‌توان به اهمیت اعاده دادرسی پی برد. اگر هدف از دادرسی، احقاق حق و نیل به عدالت است، حکمی که به اشتباه صادر شده است هیچ توجیهی ندارد و باید طریقی توسط قانونگذار پیش‌بینی شود تا متضرر از حکم بتواند نسبت به آن اعتراض نماید. اما اهمیت اعاده دادرسی در امور کیفری چند برابر است. همواره امور کیفری بدان خاطر که با جان، مال و آزادی اشخاص سر و کار دارند از حساسیت خاصی برخوردار بوده‌اند. اشخاص از دستگاه قضا انتظار حمایت از حقوق ذاتی خود را دارند و هیچ‌کس اشتباه آن دستگاه و صدور حکمی خلاف واقع را بر نمی‌تابد. به علاوه، در دادرسی کیفری همواره یک اصل و پیش‌فرض وجود دارد که احکام باید منطبق بر واقع باشند و کشف از واقع نمایند. پس اگر حکمی به دلیل اشتباه، رنگ و بویی از واقعیت نداشت باید نقض شود. اما اگرچه این استدلال، نفس موجودیت نهادی بنام اعاده دادرسی را توجیه می‌کند ولی در مرحله تدوین مقررات، به دلیل اصطکاک این نهاد با قاعده مسلم و مقبول «اعتبار امر مختوم»، دشواری کار را از نظر تکنیک حقوقی چند برابر می‌کند. پس مطالعه اعاده دادرسی در واقع، بررسی مصاف قاعده مزبور با اصل «کشف از واقع بودن حکم» است.

۱. با قید «احکام»، فرجام‌خواهی از تعریف خارج می‌شود.

نفع عموم و عدالت اقتضا دارد رسیدگی به دعوا پایانی داشته باشد و پس از قطعیت حکم طرح مجدد آن ممنوع شود (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۱۶). از طرفی، غایت مطلوب در دادرسی، قضاوت عادلانه است به نحوی که نتیجه دادرسی همیشه با حقیقت همراه باشد (حیاتی، ۱۳۸۷، ص ۲۴). به همین خاطر، بررسی اعاده دادرسی در قانون جدید آیین دادرسی کیفری اهمیت می‌یابد و باید دید که آیا نظام دادرسی کیفری ایران در کشاکش قاعده اعتبار امر مختوم و اصل کشف از واقع بودن احکام کیفری، به کدام سمت بیشتر متمایل است؟ آیا با گسترش جهات اعاده دادرسی در ماده ۴۷۴ قانون فوق‌الذکر، از قاعده اعتبار امر مختوم کاسته شده است؟ همچنین، مقررات جدید این قانون در این زمینه چه محاسن و معایبی دارد و تا چه حد قانونگذار بینش واقع‌بینانه‌ای از فرآیند دادرسی کیفری در مرحله اعاده دادرسی داشته است؟

۱. شرایط اعاده دادرسی

عمده شرایط لازم برای قبول اعاده دادرسی، از ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ به دست می‌آید. این شرایط را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود: نخست، شرایط مربوط به موضوع اعاده دادرسی، که مشتمل بر قلمرو اعاده دادرسی نسبت به آرای صادر شده در محاکم قضایی است و دوم، بررسی و تبیین جهات اعاده دادرسی.

صدر ماده ۴۷۴ قانون فوق‌الذکر، شرایط دسته نخست را بیان می‌کند و بندهای آن به جهات اعاده دادرسی اختصاص یافته است. برای پذیرش درخواست اعاده دادرسی توسط دیوان عالی کشور، وجود این شرایط لازم است و گرنه دیوان عالی کشور قرار رد درخواست اعاده دادرسی را صادر خواهد کرد.^۱ شرایط مربوط به موضوع، از شرایط عمومی و لازمه هر اعاده دادرسی به شمار می‌رود و در قانون جدید نیز تغییری نسبت به قانون قبل نیافته است. این شرایط باید اجتماع یابند تا درخواست اعاده دادرسی مشروعیت داشته باشد ولی وجود تنها یکی از جهات اعاده دادرسی برای پذیرش آن کافی است. بر خلاف شرایط مربوط به موضوع، جهات اعاده دادرسی در قانون جدید تغییراتی داشته است که در ادامه

۱. مطابق ماده ۴۷۶ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲: «درخواست اعاده دادرسی به دیوان عالی کشور تسلیم می‌شود. این مرجع پس از احراز انطباق موضوع درخواست با یکی از موارد موضوع ماده (۴۷۴) این قانون، با تجویز اعاده دادرسی، رسیدگی مجدد را به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی، ارجاع می‌دهد و در غیر این صورت قرار رد اعاده دادرسی صادر می‌نماید».

مطالعه خواهد شد.

۱-۱. شرایط مربوط به موضوع

موضوع اعاده دادرسی «حکم» است و این یکی از عمده‌ترین ویژگی‌های اعاده دادرسی به شمار می‌رود. از میان کلیه تصمیمات قضایی، تنها به احکام از طریق اعاده دادرسی می‌توان اعتراض نمود. در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ نیز درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام پذیرفته شده است. در تعریف حکم گفته شده است که «رأی دادگاه اگر راجع به ماهیت دعوا باشد و آن را بعضاً یا کلاً قطع کند حکم نامیده می‌شود» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴، ص ۲۴۳).

ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ نیز در تعریف حکم و تفاوت آن با قرار چنین مقرر می‌دارد که «چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به‌طور جزئی یا کلی باشد، حکم و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود».

بنابراین، بیان اوصاف حکم، تصمیمات قضایی خارج از موضوع اعاده دادرسی را مشخص می‌کند:

اولاً، حکم باید از دادگاه صادر شود. با این قید، تصمیمات قضایی دادسرا ولو قطعی هم که باشند (مانند قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب) نمی‌توانند موضوع اعاده دادرسی قرار گیرند. تفاوتی نمی‌کند که حکم از دادگاه بدوی صادر شده باشد و یا دادگاه تجدیدنظر.

ثانیاً، حکم باید قطعی باشد. صدر ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، اعاده دادرسی را در مورد احکام محکومیت «قطعی» جاری می‌داند. در یک معنای کلی، حکم قطعی حکمی است که قابل اعتراض نباشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴، ص ۲۴۶). یک حکم زمانی قطعی تلقی می‌شود که یا اساساً پس از صدور آن قابل اعتراض نباشد و یا اگر قابل اعتراض است مهلت اعتراض آن سپری می‌شود و یا حکمی باشد که از مرجع تجدیدنظر در صورت اعتراض صادر شده باشد. در قانون جدید آیین دادرسی کیفری، وفق ماده ۴۷۲ فقط احکام جرایم تعزیری درجه ۸ و جرایم مستلزم پرداخت دیه یا ارش در صورتی که میزان یا جمع آنها کمتر از یک دهم دیه کامل باشد اساساً قابل اعتراض نیستند و قطعی تلقی می‌شوند. علت قید قطعی بودن حکم این است که مادامی که حکمی قطعی نشود، از طریق سایر راه‌های اعتراض قابل رسیدگی است (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۱). مضافاً، اعاده دادرسی، استثنایی بر قاعده اعتبار امر مختوم است و امکان زمانی درخواست آن در جایی

است که این قاعده محقق شده باشد و آن زمانی است که حکم متصف به وصف قطعیت شود.

ثالثاً، حکم باید جنبه «محکومیت» داشته باشد. حکم می‌تواند دو جنبه داشته باشد: ۱- جنبه برائت ۲- جنبه محکومیت. در خصوص این که موضوع اعاده دادرسی، احکامی است که جنبه محکومیت دارد و یا از احکام برائت نیز می‌توان اعاده دادرسی نمود دو نظر ارائه شده است:^۱

نظر نخست، اعاده دادرسی را محدود به احکامی می‌دانند که موضوع آن محکومیت است. این گروه - که اکثریت را تشکیل می‌دهند - چنین استدلال می‌کنند که نهاد اعاده دادرسی برای مصلحت متهم وضع شده است و بر این اساس، نقض حکم برائت به ضرر او است و با فلسفه وجودی اعاده دادرسی مغایرت دارد. از طرفی، متهم باید از حالت سردرگمی خارج شود و اگر حکم برائت نیز قابل نقض باشد این اضطراب و نگرانی همواره در متهم وجود خواهد داشت. مضافاً این که، احساس عدالت آن‌گونه که از محکومیت بی‌گناهی متأثر می‌گردد، نسبت به برائت یک گناهکار متأثر نمی‌شود. دیگر آن که، از طریق اعاده دادرسی باید حکم محکومیتی که خلاف اصل برائت صادر شده است نقض شود نه حکم برائتی که متکی به چنین اصلی می‌باشد (خالقی، ۱۳۹۳، الف، ص ۳۹۷).

اما نظر دوم متکی بر این استدلال است که اعاده دادرسی برای رفع خطاهای کیفری و منطبق با واقع کردن هرچه بیشتر حکم است. پس تفاوتی ندارد که نتیجه اعاده دادرسی به نفع متهم باشد یا به ضرر او. اینها مصلحت جامعه را که همان صحت آرای قضایی است بر مصلحت متهم مقدم می‌دارند.

در نظام حقوقی ما و با تصویب قانون جدید آیین دادرسی کیفری، می‌توان ادعا کرد که قانون ما از نظر نخست پیروی نموده است. در قانون قبل و در ماده ۲۷۲ آن قانون، واژه احکام بدون قید «محکومیت» ذکر شده بود ولی در قانون جدید و در صدر ماده ۴۷۴، این قید اضافه شده است. پس این تغییر قانونگذار را می‌توان حاکی از گرایش آن به استدلال و نظر نخست دانست. ضمن آن که از بندهای ماده ۴۷۴ نیز می‌توان دریافت که مراد قانونگذار از «محکومیت»، رأی برائت نیست. این نظر در میان حقوقدانان ما نیز رخنه

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۰.

کرده است (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۰ و خالقی، ۱۳۹۳، ب، ص ۳۷۷). پس در حال حاضر می‌توان نظر داد که فقط از احکامی که جنبه محکومیت متهم را دارند می‌توان درخواست اعاده دادرسی نمود.

روشن شد که موضوع اعاده دادرسی «حکم» است و قرارها نمی‌توانند مشمول این طریق اعتراض قرار گیرند. لذا به‌طور کلی از تصمیمات دادسرا و قرارهای صادر شده توسط دادگاه نمی‌توان درخواست اعاده دادرسی نمود. همان‌گونه که حکم برائت قابل اعاده دادرسی نیست، قرارهای منع تعقیب یا موقوفی تعقیب نیز همین وضعیت را دارند؛ زیرا اگر قرارهای مذکور قابل اعاده دادرسی باشند نتیجه آن به ضرر متهم خواهد شد و حال آن که اعاده دادرسی باید وضع متهم را بهتر کند (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۰۸). شاید علت دیگری که قرارها نمی‌توانند موضوع اعاده دادرسی قرار گیرند این باشد که عموماً موضوع قرارها امری عمدی است و اعاده دادرسی نمی‌تواند نسبت به آنها مورد پیدا کند (حیاتی، ۱۳۸۷، ص ۵۶).

نکته‌ای که باید در اینجا مورد اشاره قرار گیرد این است که بر اساس تصریح ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، تفاوتی نمی‌کند که حکم موضوع اعاده دادرسی اجرا شده باشد یا خیر و به نظر می‌رسد که این حکم منطقی است؛ زیرا اجرای حکم یکی از آثار محکومیت است و آثار دیگری نیز وجود دارد که نقض حکم در اعاده دادرسی می‌تواند آنها را از میان بردارد. پس نباید توهم شود که اعاده دادرسی نسبت به حکمی که اجرا شده است بی‌اثر می‌باشد (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۱).

همین قاعده را می‌توان در مواردی نیز جاری دانست که یکی از عوامل سقوط مجازات مانند عفو، مانع اجرای حکم شود؛ زیرا در این صورت، حکم محکومیت باقی است و فقط اجرا نمی‌شود. ضمناً با این استدلال، اعاده دادرسی نسبت به حکمی که مجازات آن به تعلیق درآمده است نیز می‌تواند جریان داشته باشد؛ زیرا چنین حکمی به اعتبار خودش باقی است و تنها اجرای آن معلق شده است. اما تردید در مورد شخصی که اعاده اعتبار تحصیل می‌کند جدی است؛ زیرا اعاده اعتبار، حکم را بی‌اثر می‌کند و ممکن است اعاده دادرسی نیز طبعاً مفهومی نداشته باشد، چون نسبت به امر معدوم، اعاده دادرسی نمی‌تواند مفهوم داشته باشد. قانونگذار ما در این مورد حکمی ندارد و ساکت است. دیوان عالی کشور فرانسه به موجب رأی که صادر کرده است گرایش به سوی امکان اعاده دادرسی دارد، با این استدلال که اعاده اعتبار، نظر به آینده دارد ولی اعاده دادرسی نظر به گذشته و

آینده دارد؛ پس در اینجا هم می‌توان نفعی برای اعاده دادرسی مترتب دانست (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۱).

نکته دیگر این که، در حال حاضر و با توجه به اطلاق نصوص قانونگذار، کلیه محکومیت‌ها به هر درجه و شدت که باشد قابل اعاده دادرسی است. این در حالی است که قانون جدید برای مثال، جرایم تعزیری درجه ۸ را غیر قابل تجدیدنظرخواهی بیان می‌کند،^۱ اما همین جرایم قابل اعاده دادرسی می‌باشند؛ زیرا نصی مبنی بر تقیید این نوع جرایم وجود ندارد. این امر نشان می‌دهد که قانونگذار ما در بحث اعاده دادرسی بیشتر متمایل به کشف واقع است تا احترام به قاعده اعتبار امر مختوم. این در حالی است که برخی کشورها همچون فرانسه، اعاده دادرسی را درباره احکام متضمن مجازات خلافی جاری نمی‌دانند و آن را محدود به محکومیت‌های جنایی و جنحه‌ای نموده‌اند.^۲

۱-۲. جهات اعاده دادرسی

مفهوم «جهت» در دادرسی نامعلوم مانده است و نویسندگان حقوقی بحث زیادی درباره آن نکرده‌اند. این که به روشنی تبیین شود که مراد از جهت دعوا در دادرسی چیست بسیار حائز اهمیت است. باید روشن گردد که آیا منظور از جهت، نوعی جهت دادن به رسیدگی و متنبه کردن قاضی است که باید در راستای فلان جهت رسیدگی نماید و یا منظور از جهت، آن دسته بهانه‌ها و مجوزهای قانونی برای اقامه دعوا است که به دعوی اقامه شده مشروعیت می‌بخشد و در هنگام اقامه دعوا و شکایت باید به این موارد مصرح در قانون استناد کرد!

تبیین مفهوم «جهت»، آثار عملی در قانون‌نویسی نیز دارد. برای مثال، اگر مراد از جهت، معنای دوم آن باشد، در مواردی که قانونگذار اصل را بر غیر قطعی بودن رأی قرار

۱. ماده ۴۲۷ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ بیان می‌دارد: «آرای دادگاه‌های کیفری جز در موارد زیر که قطعی محسوب می‌شود، حسب مورد در دادگاه تجدیدنظر استان همان حوزه قضایی قابل تجدیدنظر و یا در دیوان عالی کشور قابل فرجام است: الف- جرایم تعزیری درجه هشت باشد. ب- جرایم مستلزم پرداخت دیه یا ارش، در صورتی که میزان یا جمع آنها کمتر از یک دهم دیه کامل باشد. تبصره ۱- در مورد مجازات‌های جایگزین حبس، معیار قابلیت تجدیدنظر، همان مجازات قانونی اولیه است. تبصره ۲- آراء قابل تجدیدنظر، اعم از محکومیت، براءت، یا قرارهای منع و موقوفی تعقیب، اناطه و تعویق صدور حکم است. قرار رد درخواست واخواهی یا تجدیدنظرخواهی، در صورتی مشمول این حکم است که رأی راجع به اصل دعوی، قابل تجدیدنظرخواهی باشد».

۲. ر.ک: ماده ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه.

می‌دهد دیگر نیازی نیست ماده‌ای وضع کند و در آن جهات اعتراض را برشمرد؛^۱ زیرا با وجود اصل غیر قطعی بودن آرا دیگر نیازی به مجوزهای قانونگذار برای اقامه دعوا یا شکایت نمی‌باشد.

اگرچه هر دو معنای اشاره شده برای مفهوم «جهت» در دادرسی محتمل است اما به نظر می‌رسد که مفهوم جهت منصرف به معنای دوم آن باشد. مؤید سخن ما تبصره ماده ۴۳۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ می‌باشد که بیان می‌دارد: «اگر تجدیدنظرخواهی به استناد یکی از جهات مذکور در این ماده به عمل آید، در صورت وجود جهت دیگر، به آن هم رسیدگی می‌شود». این تبصره نشان می‌دهد که تعیین جهت توسط معترض، قاضی را ملزم نمی‌کند تا تنها در جهتی که وی برای رسیدگی معین می‌دارد حرکت کند. مع‌الوصف، چون قاضی مختار است در کلیه جهات حرکت کند و در این باره محدودیتی ندارد، اساساً ذکر جهت توسط معترض نیز بی‌فایده خواهد بود. وقتی قاضی می‌تواند به کلیه موارد و جهات پرونده رسیدگی نماید دیگر چه نیازی است که معترض جهت شکایت را نیز معین کند؟!^۲

برخی حقوقدانان هم که کم و بیش به مفهوم جهت در دادرسی توجه داشته‌اند جهت را نوعی مشروعیت دعوا توجیه کرده و استدلال نموده‌اند که هیچ‌کس حق ندارد بدون استناد به اسباب و جهات قانونی، دعوا یا شکایتی را مطرح نماید (خدابخشی، ۱۳۹۳، ص ۱۹۸) و بدین صورت، وجود قواعد روشن در این موضوع را زمینه‌ای برای «اخلاقی شدن رسیدگی» دانسته‌اند.

جهت در دادرسی، با مفهوم جهت در اعمال حقوقی نیز متفاوت است. جهت در انعقاد یک عمل حقوقی، آن خواسته‌ها و اهداف طرفین برای انعقاد یک عمل حقوقی است که باید مشروع باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴، ص ۲۰۳) ولی مفهوم جهت در دادرسی، هدف شخصی طرفین از طرح شکایت نیست. بدیهی است که شاکی از طرح شکایت یک هدف نهایی دارد و آن محکومیت متهم است و معترض نیز از طرح اعتراض یک هدف نهایی دارد و آن نقض حکم صادر شده علیه خویش است. اما برای رسیدن به این اهداف خویش باید شکایت را در راستایی که قانون مشخص می‌کند طرح نمایند و مفهوم جهت در

۱. ر.ک: مواد ۴۲۷ و ۴۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲.

دادرسی اینجا معنا پیدا می‌کند.

با این حال، ضرورت جهت‌دار بودن اعتراض به آرا مبرهن است؛ زیرا اعتراض علی‌الاصول خلاف قاعده اعتبار امر مختوم و اصل قطعیت آرا است و باید محدود به جهات مصرح قانونی خود باشد وگرنه ممکن است اعتماد مردم به دستگاه قضا و اعتبار آرای صادره را زیر سؤال ببرد. ضرورت «جهت‌دار بودن اعاده دادرسی» دو چندان است؛ زیرا علی‌رغم این که اعاده دادرسی یک طریق اعتراض به آرا به شمار می‌رود، یک طریق فوق‌العاده اعتراض به رأی نیز می‌باشد که بیش از سایر طرق به اعتبار امر مختوم لطمه وارد می‌کند و باید کاملاً محدود و در راستای جهات معین قانونی خود باشد (حیاتی، ۱۳۸۷، ص ۴۵).

هرچه قلمرو پذیرش درخواست اعاده دادرسی گسترده‌تر باشد از استواری آرا کاسته می‌شود. از نظر اصولی نیز آنچه که به عنوان استثنای بر اصل پذیرفته می‌شود باید تفسیر مضیق شود و اجرای آن را به مواردی که قانونگذار صراحتاً بیان می‌کند محدود نمود (خالقی، ۱۳۹۳، الف، ص ۳۷۹). قانونگذار ما نیز در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، جهات اعاده دادرسی را در هفت مورد احصا کرده است. در قانون قبل نیز جهات اعاده دادرسی محدود به هفت مورد بود و این نشان می‌دهد که قانونگذار درصدد توسعه جهات مزبور نبوده است. اکثر قوانین خارجی به پیروی از قانون فرانسه، جهات اعاده دادرسی را منحصر در چهار جهت کرده‌اند (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲)، جهاتی که در بندهای الف، ب، پ، ث ماده ۴۷۴ قانون فوق‌الذکر بیان شده است. اما قانونگذار ما سه جهت دیگر را نیز به آن افزوده است. این امر خود می‌تواند حاکی از این باشد که قانونگذار ما بیشتر در پی کاشف از واقع بودن احکام کیفری است.

غالب نویسندگان، قبل از آن که جهات اعاده دادرسی را در یک تقسیم‌بندی منطقی ارائه نمایند اقدام به شرح آنها نموده‌اند. در یک تقسیم‌بندی کلی، جهات اعاده دادرسی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: یک دسته از جهات، جهاتی هستند که علت اصلی تحقق آن به اشتباه قاضی بر می‌گردد. ویژگی عمده این دسته آن است که زمان تحقق آنها حتماً به بعد از صدور رأی بر نمی‌گردد بلکه طرفین حکم صادره به محض ابلاغ حکم می‌توانند از وجوه جهات مذکور مطلع گردند. دسته دیگر جهات، جهاتی هستند که زمان تحقق آنها به بعد از قطعیت حکم باز می‌گردد و می‌توان اینها را جهات منتسب به محکوم‌علیه نیز دانست (حیاتی، ۱۳۸۷، ص ۷۸).

به نظر می‌رسد که این دسته‌بندی را در آیین دادرسی کیفری باید کمی تعدیل کرد و با توجه به جهات مذکور در ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، بتوان جهات را در دو دسته جهات مربوط به ادله و جهات مربوط به اشتباه در دادرسی تقسیم‌بندی کرد. بنابراین، بندهای (ث)، (ج) ماده فوق و جهت مندرج در ماده ۳۴۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در دسته نخست و بندهای (الف)، (ب)، (پ)، (ت) و (چ) ماده ۴۷۴ قانون فوق‌الذکر مربوط به دسته دوم است.

البته در اینجا «اشتباه» لزوماً به معنای اشتباه عمدی قاضی نیست. در حقوق فرانسه اشتباه قاضی را به عمد و غیر عمد تقسیم کرده‌اند و این تفکیک از آن جهت بوده است که اشتباهات عمدی را قابل فرجام بدانند و اشتباهات غیر عمدی را قابل اعاده دادرسی (حیاتی، ۱۳۸۷، ص ۷۳). اما این تفکیک در حقوق ما قبول نشده است و باید از «اشتباه» برداشت موسعی نمود و حتی مواردی مثل بند (الف) و یا بند (پ) ماده فوق که ناشی از بی‌اطلاعی قاضی بوده است را نیز باید ملحق به اشتباه وی نمود.

۱-۲-۱. جهات مربوط به ادله

جهت نخست) بند ث ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ چنین مقرر می‌دارد که «در دادگاه صالح ثابت شود که اسناد جعلی یا شهادت خلاف واقع گواهان مبنای حکم بوده است». این جهت جزء چهار جهت کلاسیک اعاده دادرسی می‌باشد که در قانون قبل نیز وجود داشته است.^۱ برای تحقق این جهت شرایط ذیل لازم است:

اولاً، جعلی بودن سند یا کذب بودن شهادت مبنای حکم دادگاه باید در دادگاه صالح اثبات شود و برای آن حکم صادر گردد. قانون قبل در بند ۴ ماده ۲۷۲ درباره لزوم اثبات جعلی بودن اسناد یا خلاف واقع بودن شهادت گواهان در دادگاه صالح صراحتی نداشت اما قانون جدید عبارت «در دادگاه صالح ثابت شود» را آورده است. بنابراین شرط، صرف اقرار شهود مبنی بر کذب بودن شهادت برای تحقق اعاده دادرسی کافی نیست.^۲

۱. بند سوم ماده ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه این جهت را بیان می‌کند ولی با این تفاوت که مجعول بودن اسناد را تصریح نکرده است.

۲. رأی وحدت رویه شماره ۳۷۰۰ مورخ ۳۷/۷/۶ نیز تأکید کرده است که کذب شهادت شهود باید به موجب حکم قطعی در دادگاه صالح ثابت شود.

ثانیاً، حکم قطعی دادگاه صالح مبنی بر کذب بودن شهادت یا مجعول بودن سند باید بعد از صدور حکم قطعی محکومیت متهم صادر شود. در واقع، فرآیند احراز و اثبات خلاف واقع بودن شهادت یا مجعول بودن سند باید پس از صدور حکم قطعی محکومیت متهم باشد؛ زیرا در غیر این صورت می‌توان در فرآیند رسیدگی، با ارائه حکم جعلی بودن سند یا کذب بودن شهادت، از صدور حکم محکومیت جلوگیری نمود و یا با ارائه آن در دادگاه تجدیدنظر، از تأیید و قطعی شدن حکم در آن دادگاه جلوگیری کرد (بند الف ماده ۴۳۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲).

ثالثاً، شهادت شهود یا سند مجعول باید مستند اصلی و مبنای رأی بوده باشد. پس اگر این دو دلیل تنها یکی از دلایل و به عنوان دلایل فرعی بود، اثبات خلاف واقع بودن آنها باعث اعاده دادرسی نمی‌شود. لذا اگر شهادت تنها برای مزید اطلاع و نه به عنوان یک «دلیل شرعی» استماع شده باشد، اثبات خلاف واقع بودن آن را نباید باعث تحقق اعاده دادرسی دانست.

جهت دوم) بند ج ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ بیان می‌کند: «پس از صدور حکم قطعی، واقعه جدیدی حادث و یا ظاهر یا ادله جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم‌علیه یا عدم تقصیر وی باشد». این جهت، بسیار عام و کلی است و به گونه‌ای است که تمام جهات دیگر را در بر می‌گیرد و بیشترین موارد اعاده دادرسی را باید مشمول این جهت خواند. وسعت و شمول این جهت ممکن است این نگرانی را در پی داشته باشد که استثنایی بودن جهات اعاده دادرسی، تبدیل به قاعده شده و موجب وهن احکام دادگاه‌ها شود (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷). پس استفاده دقیق از این بند و تفسیر منطقی آن ضروری است. نخستین پرسشی که درباره این بند مطرح می‌شود این است که اساساً مراد از «واقعه جدید» و یا «دلیل جدید» چیست؟ واژه «واقعه» ظهور در واقعه مادی دارد و امور عینی و محسوس را در بر می‌گیرد که در عالم خارج اتفاق می‌افتند، مانند آن که مالی که ادعای سرقت آن شده است در تصرف مالک یافت شود. مراد از «واقعه جدید» نیز حدوث یا ظهور امری است که در جریان رسیدگی، یا مخفی بوده و یا اصلاً به وجود نیامده است و پس از صدور حکم قطعی محکومیت حادث یا ظاهر می‌شود. قانونگذار نیز در بند (ج) ماده فوق‌الذکر به خوبی میان دو واژه «حادث» و «ظاهر» با حرف فصل «یا» تفکیک قائل شده است. پس ممکن است در جریان رسیدگی، امری در عالم خارج اساساً وجود

نداشته باشد و بعد از صدور حکم قطعی محکومیت «حادث» شود و حاکی از بی‌گناهی محکوم‌علیه باشد و یا امری در عالم خارج وجود داشته باشد ولی در حین دادرسی برای قاضی مخفی بوده است و بعد از صدور حکم قطعی «ظاهر» شود و حاکی از بی‌گناهی محکوم‌علیه باشد. هر دوی این موارد می‌تواند شرایط اعاده دادرسی را محقق نماید. با توجه به آنچه که از معنای واقعه گفته شد، با این حال نباید معنای آن را محدود به امور محسوس کرد و همان‌گونه که برخی حقوقدانان نظر داده‌اند، مواردی مانند احراز جنون مرتکب در حین ارتکاب جرم بعد از صدور حکم قطعی و یا کشف یک مسئله علمی جدید در حوزه پزشکی قانونی نیز می‌تواند شرایط اعاده دادرسی را محقق کند (زرراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷).

«دلیل» نیز عبارت است از چیزی که برای اثبات امری به کار رود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴، ص ۳۰۹) و در این بند، منظور از دلیل، ادله اثبات در امور کیفری است که در بخش پنجم از کتاب اول قانون مجازات اسلامی شمارش شده‌اند. در ماده ۱۶۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، ادله اثبات جرم عبارت از اقرار، شهادت، قسامه، علم قاضی و سوگند در موارد قانونی برشمرده شده است. به نظر می‌رسد که در بند (ج) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ نیز مراد از دلیل، همین دلایل قانونی و دلیل به معنای خاص خود باشد. به علاوه آن که نظام دادرسی کیفری ما نیز از نظام ادله قانونی بهره می‌برد (گلدوست جویباری، ۱۳۹۳، ص ۳۰). در مقابل، ممکن است از واژه دلیل تفسیر موسع‌تری ارائه شده و آن را ناظر بر هرگونه مدرک و سندی بدانند؛ اما این تفسیر با استثنایی و محدود بودن جهات اعاده دادرسی منطبق نیست و از استثنا باید تفسیر مضیق نمود.^۱

اما دلیل باید «جدید» باشد و به‌طور کلی مراد از جدید بودن دلیل این است که در فرآیند رسیدگی یا اساساً موجود نبوده و یا مخفی بوده باشد. پس اگر دلایلی در جریان رسیدگی ارائه شده باشند ولی قاضی به آنها اعتنایی نکرده و یا دلایلی در دسترس متهم

۱. اداره حقوقی قوه قضائیه طبق نظر مشورتی شماره ۷/۵۸۴۹ مورخ ۸۲/۷/۱۵ درباره مفهوم دلیل جدید چنین نظر داده است: «منظور مقنن از ارائه دلایل جدیدی که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم‌علیه گردد، ابزار هرگونه دلیل و مدرک و سندی است که مشعر بر ثبوت بی‌گناهی محکوم‌علیه و سلب اتهام جرم انتسابی به وی باشد، به‌طوری که به هیچ وجه این دلایل در مرحله رسیدگی بدوی یا موجود نبوده و یا بعداً حادث و ظاهر می‌شود، نه اینکه این دلایل به صورت دفاعیاتی در زمان رسیدگی مقدماتی و محاکماتی بدوی نیز در دسترس محکوم‌علیه بوده، لیکن ارائه نشده باشد».

بوده باشد ولی آنها را ارائه نکرده باشد نمی‌توانند در مقام اعاده دادرسی ارائه شوند. به عنوان مثال، شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور در رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۷۶۰۰۸۸۳ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۲۳، نقض حکم محکومیت و صدور رأی بر براءة توسط دادگاه تجدیدنظر نسبت به یکی از متهمان و قطعی شدن حکم بدوی نسبت به متهم دیگر را مصداق ارائه «دلیل جدید» پس از قطعی شدن حکم دانسته و اعلام نموده است: «نظر به اینکه خواهان به شرح لایحه تقدیمی و ضمائم آن مدعی بی‌گناهی خود شده و در جهت صحت ادعای خویش اعلام داشته که وی و پدرش م.الف. به جرم: فحاشی و تهدید نسبت به شاکی الف.م.، به موجب رأی شماره ۸۰۰۳۱۵- مورخ ۸۹/۳/۱۸ صادره از شعبه ۱۱۴۳ تهران، به شلاق و حبس محکوم گردیده، پدرش از دادنامه مذکور تجدیدنظرخواهی و سپس به موجب رأی شماره ۷۷۷ مورخ ۸۹/۵/۲۵ صادره از شعبه ۳۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، از اتهامات مذکور براءة حاصل و وی به دلیل عدم آگاهی و اطلاع از آن تجدیدنظرخواهی ننموده و رأی قطعی گردید و با عنایت به اینکه موضوع مورد ادعای شاکی نسبت به خواهان و پدرش واحد بوده و مستندات و دلایل دادگاه بدوی در محکومیت آنان نیز یکسان بوده و دادگاه تجدیدنظر استدلال دادگاه بدوی (وجود اختلاف و سابقه درگیری طرفین) را دلیلی بر محکومیت آنان ندانسته است، لذا به منظور کشف حقیقت امر که مستلزم رسیدگی مجدد می‌باشد، درخواست خواهان را منطبق با بند ۵ ماده ۲۷۲ ق.آ.د. دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، تشخیص و با قبول و تجویز اعاده دادرسی، رسیدگی مجدد آن را در اجرای ماده ۲۷۴ همان قانون به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارجاع می‌نماید»^۱.

اما شعبه ۱۵ دیوان عالی کشور در رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۷۵۰۱۱۳۸ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۱۳، صرف انصراف شاکی از اظهارات قبلی خود را مصداق ارائه دلیل یا ظهور واقعه جدید ندانسته و بیان داشته است: «تقاضای اعاده دادرسی آقای ق.ب. از رأی دادگاه کیفری استان الف وارد نمی‌باشد. زیرا نام‌برده به جرم لواط و به استناد علم حاصله از محتویات پرونده و با ملاحظه سی‌دی موجود به اعدام محکوم شده است و قطع نظر از اینکه اقرارنامه اخیر شاکی از روی اختیار بوده است یا خیر، با مستندات اصلی رأی دادگاه

۱. ر.ک.: <http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Jpri2/Showjudgement.aspx?id=MW5JTmcweWo3V0U9>.

در تعارض است و صرف انصراف شاکی از اظهارات قبلی خود، موجبی برای قبول درخواست اعاده دادرسی نمی‌باشد. لذا اقرارنامه شاکی دلیل جدید دال بر بی‌گناهی محکوم‌علیه تلقی نمی‌شود و منطبق با بندهای ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری نمی‌باشد و مردود اعلام می‌گردد.^۱

در حالی که در پرونده‌ای مشابه، شعبه ۱۱ دیوان عالی کشور در رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۷۱۰۰۹۹۲ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۱۱، اقرارنامه رسمی شاکی در خصوص این که شکایت وی ناشی از اشتباه و سوءتفاهم بوده را مصداق ارائه دلیل جدید دانسته و اعلام داشته است: «درخصوص آقایان س.ع. و م.ر. به وکالت از آقایان س.ه. و غ.خ.، مبنی بر تجویز اعاده دادرسی نسبت به دادنامه شماره ۷۷۱۲۰۵۰۱۵۰۳ - ۹۰/۸/۳۰ صادره از شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان، موجه می‌باشد. زیرا اخیراً شاکیه خانم م.م. طی اقرارنامه رسمی شماره ۳۸۶۴ - ۹۱/۸/۸ تنظیمی در دفتر اسناد رسمی شماره ۳۶۰ شیراز، صریحاً اعلام نموده که شکایتش مبتنی بر سوءتفاهم و اشتباه بوده و آقایان س.ه. و غ.خ.، هیچ‌گونه جرمی نسبت به وی مرتکب نشده‌اند و اساساً موضوع جرم آدم‌ربایی باطل و کان‌لم‌یکن می‌باشد. بنا به مراتب مذکور و مستنداً به بند ۵ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، اعاده دادرسی تجویز و رسیدگی مجدد به شعبه دیگر دادگاه تجدیدنظر استان ارجاع می‌گردد».^۲

پرسش دیگری که باید بدان پاسخ داده شود این است که آیا دلیل جدید در مقام تعارض با ادله مبنایی حکم، باید نوعی تفوق و برتری نسبت به آنها داشته باشد و یا صرف دلیل بودن آن کافی است؟ برای مثال، اگر حکم محکومیت متهم بر مبنای اقرار وی صادر شده باشد و بعد از قطعی شدن حکم، شهودی پیدا شوند تا به نفع او شهادت دهند، آیا باید اعاده دادرسی را پذیرفت و یا باید آن را به استناد ضعیف بودن دلایل محکوم‌علیه رد کرد؟ قانون آیین دادرسی کیفری در این مورد حکمی ندارد و شاید بتوان با کمک از اطلاق بند (ج) ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ حکم به قبول اعاده دادرسی داد. این نظر به نوعی تفسیر به نفع متهم نیز می‌باشد و با اصل احتیاط در امور کیفری سازگارتر است. اما

۱. ر.ک: <http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Jpri2/Showjudgement.aspx?id=bTdya1F4aV15dTQ9>.

۲. ر.ک: <http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Jpri2/Showjudgement.aspx?id=TOZueXFGSGUranM9>.

در مقابل، ممکن است نظر داده شود که دلیل یا حادثه جدید باید به حدی از یقین برسد که قاضی را متقاعد به قبول اعاده دادرسی و نقض حکم سابق نماید. به علاوه، از جهات اعاده دادرسی باید تفسیر مضیق و محدود کرد. لذا نظر نخست منصفانه‌تر و نظر دوم اصولی‌تر است.

جهت سوم) جهت سوم در قانون آیین دادرسی کیفری ذکر نشده است اما ماده ۳۴۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، عدول سوگند خورندگان یا کشف بی‌اعتباری سوگند آنها در قسامه را موجب اعاده دادرسی دانسته است. در این ماده آمده است: «اگر پس از صدور حکم، بطلان همه یا برخی از سوگندها ثابت شود، مانند آن که برخی از ادعا کنندگان سوگند از سوگندشان عدول کنند یا دروغ بودن سوگند یا از روی علم نبودن سوگند برای دادگاه صادرکننده حکم ثابت شود، مورد از جهات اعاده دادرسی است».

۱-۲-۲. جهات مربوط به اشتباه در دادرسی

جهت نخست) بند الف ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ نخستین جهت اعاده دادرسی را بدین صورت ذکر کرده است که «کسی به اتهام قتل محکوم شود و سپس زنده بودن وی محرز گردد»^۱. شرط لازم برای تحقق این مورد آن است که شخصی که ادعای قتل وی شده است باید در زمان وقوع جرم (قتل) زنده بودنش احراز گردد و ضرورتی ندارد که در حین درخواست اعاده دادرسی نیز زنده باشد(خالقی، ۱۳۹۳، ب، ص ۳۷۷)^۲. اگر محکوم‌علیه ثابت کند که شخصی که ادعای قتل او شده است در زمانی مقدم بر زمان ادعای قتل فوت کرده است مشمول بند ج ماده ۴۷۴ قانون فوق است.

نکته دیگر این است که در بند یاد شده واژه «قتل» اطلاق داشته و شامل قتل عمد و غیر عمد (شبه عمد و خطایی) می‌گردد. نمونه‌ای که برای این مورد می‌توان پیدا کرد آن است که جسد شخص پیدا شود و گمان کنند که مربوط به شخص خاصی است و آن شخص بعداً زنده یافت شود و یا جسد شخصی که مفقود شده است پیدا نشود و حکم به

۱. این جهت در اکثر قوانین پیش‌بینی شده است، از جمله در بند اول ماده ۶۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه که آن را چنین بیان کرده است: «بعد از یک محکومیت برای قتل، مدارک مناسبی ارائه گردد که نشان دهد شخصی که ادعای قتل وی شده زنده است».

۲. همچنین ر.ک: بند الف ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲.

قتل وی داده شود ولی بعداً زنده یافت شود. ملاحظه می‌شود که مصادیق این بند بسیار نادر است و پیشرفت علم پزشکی قانونی و نقش آن در تعیین هویت اجساد باعث شده است تا احکام کیفری هرچه بیشتر به واقع و عدالت نزدیک شوند (صناعی‌زاده، ۱۳۹۲، ص ۴۱). جهت دوم) بند ب ماده ۴۷۴ ق.ا.د.ک مصوب ۱۳۹۲ دوّمین جهت اعاده دادرسی را چنین بیان می‌کند: «چند نفر به اتهام ارتکاب جرمی محکوم شوند و ارتکاب آن جرم به گونه‌ای باشد که نتوان بیش از یک مرتکب برای آن قائل شد». این جهت از مواردی است که دقیقاً اشتباه بودن حکم و خطای قاضی را نشان می‌دهد. برای تحقق این جهت شرایط ذیل لازم است:

الف) وحدت جرم: موضوع پرونده کیفری باید یک واقعه مجرمانه و با یک عنوان مجرمانه باشد؛ زیرا در غیر این صورت روشن است که مشمول بند ب ماده ۴۷۴ قانون مذکور نخواهد شد. عبارت «ارتکاب جرمی» در بند مزبور مؤید این شرط است.

ب) وحدت حکم: چند نفر که به اتهام ارتکاب یک جرم محکوم می‌شوند باید در ضمن یک حکم نیز محکوم شده باشند؛ زیرا در غیر این صورت و در فرضی که چند شخص برای ارتکاب یک جرم، ولی از مراجع قضایی متفاوت و در طی حداقل دو حکم محکوم شده باشند مشمول بند پ ماده ۴۷۴ قانون پیش گفته خواهند بود.

ج) محکومیت متهمین باید در قالب مباشرت و یا شرکت در جرم بوده باشد. بنابراین، اگر شخصی به اتهام مباشرت و دیگری به اتهام معاونت در آن جرم محکوم شده باشند نمی‌توان آن را مصداق تحقق این جهت دانست.

د) جنس جرم یا اوضاع و احوال ارتکاب جرم به گونه‌ای بوده که نمی‌توان بیش از یک مرتکب برای آن شناخت. حال، پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که آیا مراد قانونگذار در بند ب ماده ۴۷۴ قانون مذکور، جنس جرمی بوده که فرض مشارکت در آن منتفی است، یا اوضاع و احوال پرونده که باعث انتفای مشارکت در جرم می‌شود؟ توضیح آن که، بر حسب طبیعت برخی جرایم، فرض مشارکت در آنها منتفی است. برای مثال، برخی جرایم مستوجب حد، از جمله شرب خمر، قذف و سب التبی مشمول شرکت در جرم قرار نمی‌گیرند (اردبیلی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۷۹)؛ اما دسته‌ای دیگر از جرایم طبیعتاً می‌توانند به صورت مشارکتی تحقق یابند، اما ممکن است اوضاع و احوال مخصوص پرونده، فرض مشارکت در جرم را منتفی نماید. برای مثال، شخصی

با شلیک یک گلوله با اسلحه کمری از فاصله ۵ تا ۱۰ متری فوت کرده باشد به نحوی که شلیک تنها توسط یک نفر ممکن باشد (گلدوست جویباری، ۱۳۸۸، ص ۱۸۷). در همین دسته دوم، جرایمی نیز وجود دارند که اگرچه طبیعتاً می‌توانند به صورت مشارکتی تحقق یابند ولی نوعاً و معمولاً ارتکاب آنها به شکل مشارکت نیست؛ مانند صدور چک بلامحل و یا جعل. به نظر می‌رسد که از اطلاق بند ب ماده ۴۷۴ قانون فوق‌الذکر و ظاهر عبارت قانونگذار بتوان هر دو دسته این جرایم را مشمول بند ب این ماده دانست. ظاهر عبارت «ارتکاب آن جرم به گونه‌ای باشد که نتوان بیش از یک مرتکب برای آن قائل شد» نیز می‌تواند مؤیدی بر راستی این سخن باشد. نکته آخر این که عبارت «چند نفر» در بند مزبور، مفهوم مخالفی ندارد و بنابراین، ممکن است دو نفر محکوم به ارتکاب جرمی شوند که فقط انجام آن از سوی یک نفر ممکن است (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۴).

در این راستا، شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور در رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۷۶۰۰۷۲۷ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۲۶، محکومیت فرد واحد را یک بار به اتهام معاونت و بار دیگر به اتهام مشارکت در حمل و نگهداری مشروبات الکلی، مصداق بند ۲ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری قدیم (بند ب ماده ۴۷۴ قانون جدید) دانسته و بیان داشته است: «با عنایت به مندرجات لایحه تقدیمی خواهان تجویز اعاده دادرسی (آقای ف.ز. با وکالت آقای الف.م.) و ضمایم آن، و ملاحظه مفاد دادنامه‌های اصداری از محاکم بدوی و تجدیدنظر و امعان نظر در پرونده محاکماتی مورد مطالبه، نظر به اینکه خواهان تجویز اعاده دادرسی مدعی گردیده در موضوع واحد، یک بار بابت معاونت و بار دیگر بابت مشارکت در حمل و نگهداری مشروبات الکلی به دو مجازات حبس جزای نقدی و شلاق محکوم گردیده و نمی‌توان در ارتکاب جرم واحدی، راجع به تأثیر مداخله یک فرد، هم‌زمان دو نقش متفاوتی قائل و وی را ابتدا به عنوان معاون جرم و بار دیگر به عنوان فاعل مستقل آن جرم محکوم نمود، لذا درخواست وکیل خواهان منطبق با بندهای ۲ و ۳ و ۶ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تشخیص و با قبول آن و تجویز اعاده دادرسی و رسیدگی مجدد آن در اجرای ماده ۲۷۴ همان قانون، به دادگاه

هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارجاع می‌گردد»^۱.

جهت سوّم) در بند پ ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ چنین آمده است: «شخصی به علت انتساب جرمی محکوم شود و فرد دیگری نیز به موجب حکمی از مرجع قضایی به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد، به طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم، بی‌گناهی یکی از آنان احراز گردد». تفاوت این بند با بند ب این ماده در این است که در بند ب، چند نفر باید در طی یک حکم محکوم شوند اما در این بند، چند نفر در طی چند حکم محکوم می‌شوند؛ مانند آن که شخص (الف) در تهران به قتل برسد و جسد او در قم یافت شود و در طی دو دادرسی مجزا، شخص (ب) در تهران و شخص (ج) در قم به اتهام ارتکاب قتل شخص (الف) محکوم شوند. برای تحقق این بند شرایط ذیل لازم است:

الف) هر دو حکم قطعی شده باشند. در صورتی که یکی از دو حکم هنوز به مرحله قطعیت نرسیده باشد باید از سایر طرق اعتراضی بهره برد. تفاوتی نمی‌کند که احکام توسط کدام یک از مراجع قضایی کیفری صادر شده باشد و حتی طبق قانون جدید ممکن است احکام موضوع بند پ ماده ۴۷۴ قانون فوق‌الذکر، از یک مرجع قضایی و حتی یک شعبه صادر شوند. اما در قانون قبل، عبارت «مرجع قضایی» مقید به واژه «دیگر» شده بود و این شبهه را میان حقوقدانان مطرح کرده بود که اگر دو حکم از یک مرجع قضایی صادر شود تکلیف چیست؟ در نهایت عبارت «مرجع قضایی دیگر» در بند سوم ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را حمل بر مورد غالب می‌کردند (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۵).^۲

ب) موضوع احکام مورد درخواست اعاده دادرسی باید واقعه واحدی باشند. توضیح آن که، چند نفر در طی چند حکم باید به موجب یک عنوان مجرمانه و یک واقعه مجرمانه محکوم شده باشند. در واقع در اینجا منظور، وحدت واقعی و مادی موضوع دو حکم است نه وحدت حکمی. پس اگر دو حکم به واقعه واحدی دو وصف قانونی متفاوت بدهند تأثیری نخواهد داشت. مانند آن که یک عمل مجرمانه در یک حکم به عنوان سرقت و در حکم دیگری به عنوان خیانت در امانت محکوم شده باشد (زراعت، ۱۳۸۶،

۱. ر.ک: <http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Jpri2/Showjudgment.aspx?id=c3VldS85MEhEa3c9>.

۲. جالب اینجا است که واژه «دیگر» در بند مزبور به توصیه شورای نگهبان حذف شده است و در مصوبه تقدیمی مجلس کماکان وجود داشت (ر.ک: پژوهشکده شورای نگهبان، ۱۳۹۳، ص ۱۶۲).

ص ۱۱۵). عبارت «همان جرم» در بند پ ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ نیز مؤید این شرط است.

ج) محکومین باید تحت عنوان مباشر جرم یا شریک جرم (طبق فرضی که شرکت در جرم منتفی بوده است) محاکمه شده باشند.

د) هر دو حکم باید با یکدیگر تعارض داشته باشند.

ه) محکوم علیه در دو حکم باید دو شخص متفاوت باشند؛ زیرا در غیر این صورت، مورد مشمول بند ت ماده ۴۷۴ قانون فوق‌الذکر خواهد بود.

نتیجه اعاده دادرسی در بند پ ماده ۴۷۴ قانون فوق این است که یکی از محکومان برائت می‌جوید و حکم در مورد محکوم دیگری کماکان پابرجا است و یا ممکن است اصلاً هر دو حکم نقض شود. در این باره ماده ۴۸۱ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ بیان می‌دارد: «اگر جهت اعاده دادرسی، مغایرت دو حکم باشد، دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی، هر یک را که صحیح تشخیص دهد، تأیید و رأی دیگر را نقض می‌کند و چنانچه هر دو رأی را غیر صحیح تشخیص دهد، پس از نقض آنها وفق مقررات رسیدگی می‌کند».

آخرین نکته این است که در بند (پ) ماده ۴۷۴ قانون مذکور، عدد دو حکم مفهوم مخالفی ندارد و ممکن است در هر یک از پرونده‌ها چند نفر محکوم شوند (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۴).

جهت چهارم) بند ت ماده ۴۷۴ قانون پیشته چهارمین جهت اعاده دادرسی را چنین مقرر می‌دارد: «درباره شخصی به اتهام واحد، احکام متفاوتی صادر شود». این جهت، از نوآوری‌های قانون جدید می‌باشد و در پیشینه تقنینی ما سابقه‌ای ندارد. جایگاه این جهت، از مقایسه با بند قبل به دست می‌آید. در بند قبل، صدور احکام متفاوت و تفاوت در شخص محکوم علیه دو شرط اساسی بود. حال اگر درباره «شخص واحدی» احکام متفاوتی به دلیل انتساب یک اتهام صادر شود مشمول بند ت آن ماده خواهد بود. در واقع، این جهت از خلأهای قانون قبل بود که در قانون جدید از بین رفته است.

مع الوصف، سه شرط وحدت متهم، وحدت اتهام و صدور احکام متفاوت، از شرایط لازم و اساسی برای تحقق این جهت خواهد بود. صدور احکام متفاوت نیز لزوماً نباید از دو مرجع قضایی باشد بلکه ممکن است یک مرجع و حتی یک شعبه درباره اتهام واحد شخصی احکام متفاوتی صادر نماید. برخی نویسندگان درباره این بند نظر داده‌اند که عبارت «برای عمل واحد» صحیح‌تر از عبارت «به اتهام واحد» می‌باشد؛ زیرا ایرادی وجود

ندارد که مثلاً کسی به اتهام سرقت ساده که در همدان انجام داده است محاکمه و محکوم شود و سپس به اتهام سرقت ساده که گفته شده در تهران مرتکب گردیده است محاکمه و تبرئه شود (خالقی، ۱۳۹۳، ب، ص ۳۷۸).

با این حال، به نظر می‌آید که بند مزبور حاوی نقض قاعده اعتبار امر مختوم باشد که با رسیدگی به اتهام یک شخص در مرجع قضایی صالح و صدور حکم، دیگر نمی‌توان به همان اتهام رسیدگی و حکم صادر کرد و در صورت رسیدگی ثانوی و صدور حکم، فقط حکم دادگاه اول معتبر است و حکم دادگاه دوم به دلیل وجود قاعده اعتبار امر مختوم صحیح نیست. همین‌جا روشن می‌شود که ماده ۴۸۱ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ نمی‌تواند ضمانت اجرای این بند باشد و دادگاه رسیدگی‌کننده، در اعاده دادرسی حق انتخابی که ماده مزبور می‌دهد را ندارد. با این حال، سکوت قانونگذار در بیان ضمانت اجرای بند ت ماده ۴۷۴ قانون مذکور را نباید باعث تحیّر در رسیدگی پنداشت و مبتنی بر اصول دادرسی باید فقط حکم دوم را بی‌اعتبار دانست. البته مناسب بود که قانون جدید در قالب ماده‌ای این ضمانت اجرا را به روشنی بیان می‌کرد.^۱

جهت پنجم) آخرین جهت اعاده دادرسی در بند چ ماده ۴۷۴ قانون فوق این‌گونه ذکر شده است که «عمل ارتكابی جرم نباشد و یا مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقدر قانونی باشد». این بند از نوآوری‌های قانونی جدید آیین دادرسی کیفری است که قسمت اول آن کاملاً بدیع است و قسمت دوم آن در قانون قبل تحت عبارت «کیفر مورد حکم متناسب با جرم نباشد» آمده بود. در واقع، بند چ ماده فوق بیانگر دو جهت اعاده دادرسی است.

عبارت «عمل ارتكابی جرم نباشد» ناظر بر فقدان یکی از سه عنصر لازم برای تحقق عنوان مجرمانه است (عنصر مادی، عنصر روانی و عنصر قانونی). البته در این میان، فقدان عنصر قانونی می‌تواند بیشتر موضوعیت داشته باشد؛ چراکه ممکن است یک قانونی نسخ شود و رفتاری که در آن جرم‌انگاری شده بود وصف مجرمانه خود را از دست بدهد ولی در عین حال قاضی طبق آن حکم صادر نماید. اما ادعای فقدان دو عنصر دیگر نیز می‌تواند مشمول قسمت اول بند چ آن ماده قرار گیرد. لذا اطلاق این بند می‌تواند در عمل برای

۱. ماده ۴۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، ضمانت اجرای نقض قاعده اعتبار امر مختوم را به خوبی بیان داشته است که فقط حکم دوم نقض می‌شود و حکم اول معتبر است. در این ماده آمده است: «اگر جهت اعاده دادرسی مغایرت دو حکم باشد، دادگاه پس از قبول اعاده دادرسی حکم دوم را نقض و حکم اول به قوت خود باقی خواهد بود».

دستگاه قضا مشکل ساز باشد؛ چراکه هرکس ادعا می کند که فاقد قصد مجرمانه بوده و یا رفتار وی منطبق با آنچه که در رسیدگی اولیه توصیف شده، نبوده است و خواستار اعاده دادرسی طبق قسمت اول بند مذکور گردد. به اضافه این که، می توان فرضی را که عمل انتسابی به متهم در قوانین جرم انگاری شده است و متهم ادعا می کند که عمل وی مصداق آن جرم نیست را هم مشمول بند فوق قرار داد (خالقی، ۱۳۹۳، ب، ص ۳۷۹).

با این حال، اطلاق قسمت اول بند چ ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ در دسرساز است. این که قانونگذار دغدغه عدالت دارد و سعی می کند در بحث اعاده دادرسی کلیه جهات ممکن را پیش بینی نماید قابل تقدیر و ستایش است اما وضع تنها یک بند مبهم و کاملاً کلی و پر اطلاق، آن هم در قسمت جهات اعاده دادرسی که باید کاملاً مضیق و روشن باشد جای بسی انتقاد دارد و در عمل نیز ممکن است منشأ طرح درخواست های متعددی برای دستگاه قضا شود.

در زمان حکومت قانون قدیم آیین دادرسی کیفری، رویه استوار شعب دیوان عالی کشور این گونه بود که مواردی را که عمل متهم جرم نباشد مشمول بند ۶ ماده ۲۷۲ قانون قدیم یعنی متناسب نبودن کیفر با جرم می دانستند، در حالی که اکنون، «جرم نبودن عمل ارتكابی» به عنوان جهت مستقلی برای اعاده دادرسی در قانون جدید تصریح شده است و این خلأ را پوشش داده است. به عنوان مثال، شعبه ۳۳ دیوان عالی کشور، در پرونده ای که دلیل کافی برای اثبات بزه رابطه نامشروع در آن وجود نداشت و در عین حال متهم محکوم شده بود را موجبی برای اعاده دادرسی دانسته و طی رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۱۰۶۰۰۷۸۳ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۲۷ اعلام داشته است: «با توجه به محتویات پرونده محاکماتی به خصوص اظهارات اولیه محکوم علیها ف.ر. که مورد استناد برای محکومیت وی نیز قرار گرفته است، هر چند عمل وی غیر مجاز بوده، لیکن مدرک و دلیلی در پرونده وجود ندارد که ثابت نماید نام برده مرتکب رابطه نامشروع یا عمل منافی عفت، از قبیل تقبیل یا مضاجعه شده باشد و از آن جا که برابر فتوای مشهور فقهاء عظام، تعزیر در غیر از مصادیق ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی، مادون حد و علی الاصول کمتر از ۷۵ ضربه شلاق است، بنابراین شمول ماده ۶۳۷ قانون مزبور بر اقدام متهمه معلوم نیست و مورد از مصادیق بند ۶ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری تشخیص و ضمن تجویز اعاده دادرسی نسبت به دادنامه شماره

۳۵۶-۹۱/۷/۱۳ شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر استان و مستنداً به ماده ۲۷۴ قانون یاد شده، پرونده جهت رسیدگی مجدد به دادگاه هم‌عرض صادر کننده حکم قطعی ارجاع می‌گردد»^۱.

در پرونده دیگری، شعبه ششم دیوان عالی کشور، احراز وقوع فسخ معامله را موجب انتفای بزه انتقال مال غیر دانسته و بر این اساس با استدلال جرم نبودن عمل ارتكابی، درخواست اعاده دادرسی را پذیرفته و در رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۸۸۰۰۸۹۵ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۲۶ بیان داشته است: «با توجه به محتویات پرونده محاکماتی درخواست اعاده دادرسی آقای ج.م. فرزندان م. و خانم الف.ق. فرزندان ح. با وکالت آقای م.م. با لحاظ دو بند از قولنامه عادی دال بر فسخ معامله در صورت تحقق مفاد آن دو بند، موجه و مشمول مقررات بند ۶ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری است. لذا با قبول درخواست، رسیدگی مجدد به استناد ماده ۲۷۴ قانون مذکور به شعبه هم‌عرض ارجاع می‌گردد»^۲.

عبارت قسمت دوم بند چ ماده ۴۷۴ قانون مذکور مبنی بر این که «مجازات مورد حکم بیش از مجازات مقرر قانونی باشد»، در صورتی مجوز درخواست اعاده دادرسی است که دادگاه بدون وجود کیفیات مشدده، مجازات متهم را بیشتر از میزان مقرر قانونی تعیین کرده باشد (خالقی، ۱۳۹۳، ب، ص ۳۷۹). در قانون قبل و در بند ۶ ماده ۲۷۲ آن قانون، عدم تناسب کیفر با جرم به عنوان یکی از جهات ذکر شده بود که این عدم تناسب، هم شامل فرضی می‌شد که کیفر کمتر از میزان مقرر قانونی بود و هم شامل فرضی می‌شد که کیفر بیشتر از میزان مقرر قانونی مورد حکم قرار می‌گرفت اما در حال حاضر تنها فرض دوم مورد صراحت قانونگذار قرار گرفته است. این اقدام قانونگذار منطقی است؛ چراکه اعاده دادرسی باید وضع محکوم‌علیه را بهتر کند و طریقی است متکی بر اصل برائت. ضمن این که این تغییر قانونی می‌تواند مفسر واژه «حکم محکومیت» در صدر ماده نیز باشد که مراد از محکومیت، محکومیت به کیفر است نه محکومیت به برائت.

دیوان عالی کشور در رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۱۰۶۰۰۸۱۴ مورخ ۱۳۹۱/۱۲/۱۳، نقض یکی از محکومیت‌های متهم و در عین حال اعمال قواعد تعدد جرم را مصداق عدم

۱. ر.ک: (<http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Jpri2/Showjudgement.aspx?id=R1hIOXU5dkFzbWc9>).

۲. ر.ک: (<http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Jpri2/Showjudgement.aspx?id=QXh2Zk8vbyt4Tk09>).

تناسب کیفر دانسته و چنین اظهار داشته است که، «نظر به این که دادگاه بدوی به علت وجود دو اتهام سرقت و کلاهبرداری و با استناد به مادتين ۲۲ و ۴۷ قانون مجازات اسلامی از تشدید و تخفیف توأماً استفاده و متهم م.م. را با استناد به ماده ۶۵۶ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱ قانون تشدید... به شش ماه حبس و شلاق برای اتهام سرقت و یک سال حبس و جزای نقدی برای اتهام کلاهبرداری محکوم نموده و دادگاه تجدیدنظر، درباره اتهام کلاهبرداری به براءت متهم موصوف حکم نموده و محکومیت وی به اتهام سرقت را تأیید کرده است بنابراین موضوع تشدید مجازات و استناد به ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی منتفی و استناد به ماده ۲۲ همان قانون به قوت خود باقی مانده است و از طرفی، حداقل مجازات مقرر در ماده استنادی دادگاه (۶۵۶) شش ماه است و با استناد به ماده ۲۲ قانون یاد شده، اعمال تخفیف از حداقل مجازات مقرر قانونی، الزامی بوده که رعایت نگردیده است بنابراین، مورد از مصادیق بند ۶ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری تشخیص و ضمن تجویز اعاده دادرسی نسبت به دادنامه شماره ۸۶۹-۹۱/۹/۲۹-۹۱ شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان، پرونده جهت رسیدگی مجدد به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارجاع می‌گردد»^۱.

در رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۶۴۰۰۵۱۸ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۳۰ صادره از شعبه ۴ دیوان عالی کشور نیز اقدام دادگاه تجدیدنظر در تشدید مجازات، موجبی برای تحقق جهت اعاده دادرسی (عدم تناسب کیفر) دانسته شده و بیان گردیده است: «درخصوص درخواست آقای ج.ش. فرزند ی. مینی بر اعاده محاکمه از دادنامه شماره ۹۱-۴۵۴-۱۳۹۱/۵/۸ شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان که بر اساس آن نامبرده از حیث بزه تخریب عمدی اتومبیل آقای م.ص. پس از اعمال مقررات مربوط به تبصره سه ماده ۲۲ قانون اصلاح تشکیل محاکم عمومی و انقلاب و نیز ماده ۲۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری به تحمل شش ماه حبس تعزیری به جای جزای نقدی محکوم گردیده است، توجهاً به اوراق پرونده و گزارش عضو ممیز شعبه، نظر به اینکه دادگاه نخستین در مقام اعمال تخفیف و یا تبدیل مجازات به بند پنجم از ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی استناد کرده و اینکه قسمت اول بند یاد شده ناظر به وضع خاص متهم می‌باشد و به هیچ وجه به قسمت آخر بند پنجم

۱. ر.ک: (<http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Ipri2/Showjudgement.aspx?id=Wm5yNFhSUzZS2mc9>).

ماده اشعاری اشاره‌ای ننموده و اینکه قسمت اخیر بند پنجم ماده مورد بحث مربوط به فقدان پیشینه مؤثر کیفری است و هیچ ارتباطی به وضع خاص متهم را ندارد، مضافاً به اینکه منظور از وضع خاص متهم عبارت از موقعیت شغلی، اجتماعی، شخصی و خانوادگی و تمامی صفات مثبت است که نشان می‌دهد متهم با اراده تام مرتکب جرم نشده است، از طرفی اعمال تخفیف یا تبدیل مجازات، مخصوص دادگاهی است که رسیدگی ماهوی می‌کند بنا به مراتب، اقدام دادگاه تجدیدنظر در تغییر دادنامه مرحله بدوی و تبدیل مجازات جزای نقدی به تحمل شش ماه حبس تعزیری از مصادیق بارز تشدید مجازات موضوع ماده ۲۵۸ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره سه ماده ۲۲ اصلاحی مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ می‌باشد، لذا به لحاظ عدم تناسب کیفر مورد حکم با بزه ارتكابی و انطباق مورد با بند ۶ از ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری، با تقاضای اعاده دادرسی نامبرده نسبت به دادنامه مرقوم با هدف رسیدگی مجدد در شعبه هم‌عرض دادگاه تجدیدنظر استان موافقت می‌شود»^۱.

همچنین، عمل نکردن دادگاه به مقررات مربوط به تخفیف مجازات، در رویه شعب دیوان عالی کشور از موجبات اعاده دادرسی محسوب شده است. به عنوان مثال، در رأی شماره ۸۳۷۰۰۵۰۹۱۰۹۹۷۰۹۱۰ مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۲۴ صادره از شعبه ۳۲ دیوان عالی کشور آمده است: «هرچند عمل ارتكابی محکوم‌علیه آقای م.الف. با تبصره یک (فیلمبردار) و شقوق دو و سه بند الف ماده سه قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت غیر مجاز می‌نمایند مطابقت داشته و از این حیث ادعای وکلای محکوم‌علیه مذکور موجه نمی‌باشد اما همان‌طور که اعلام نموده‌اند با اعمال ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی دادگاه مکلف بوده مجازات اصلی (حبس) را به کمتر از حداقل قانونی آن تعیین نماید که به این تکلیف قانونی عمل ننموده‌اند. ضمن اینکه حذف شقوق دیگر از مجازات‌های مقرر (جزای نقدی و محرومیت اجتماعی) و جاهت قانونی نداشته است از این رو تقاضای اعاده دادرسی مطروحه به لحاظ عدم تناسب کیفر با جرم ارتكابی (به رغم اعمال ماده ۲۲ مرقوم) با بند شش ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری انطباق داشته و با اختیار حاصله از ماده ۲۷۴ همان

۱. ر.ک: <http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Ipri2/Showjudgment.aspx?id=RGdjeFQ3dlD5eEU9>.

قانون، ضمن پذیرش تقاضا، تجویز اعاده دادرسی در دادگاه هم‌عرض محکمه صادرکننده حکم قطعی صادر و اعلام می‌شود»^۱.

در پایان بحث جهات اعاده دادرسی ذکر دو نکته لازم است؛ نخست این که، طبق بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری سابق، تخفیف قانون لاحق نسبت به قانون سابق، به عنوان یکی از جهات ذکر شده بود که با انتقاد نویسندگان آیین دادرسی مواجه شد، با این استدلال که بند ۷ ماده مذکور هیچ سنخیتی با بندهای دیگر ندارد و نمی‌تواند موضوع اعاده دادرسی قرار گیرد (گلدوست جویباری، ۱۳۸۸، ص ۱۸۸ و زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۹) که خوشبختانه در قانون جدید به درستی این بند حذف شده است. دوم این که، برخی حقوقدانان، تشخیص رئیس قوه قضائیه و اعمال ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب را در شمار جهات اعاده دادرسی ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد فرآیند اعمال ماده ۱۸ (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲) خود معنای خاصی دارد که غالب حقوقدانان به آن عنوان اعاده دادرسی خاص داده‌اند. اگرچه اعاده دادرسی خود از طرق فوق‌العاده اعتراضی به رأی محسوب می‌شود و تقسیم آن به عام و خاص بسی شگفت است.

۲. اشخاصی که حق درخواست اعاده دادرسی دارند

طبق ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، «اشخاص زیر حق درخواست اعاده دادرسی دارند: الف) محکوم‌علیه یا وکیل یا نماینده قانونی او و در صورت فوت یا غیبت محکوم‌علیه، همسر و وراث قانونی و وصی او ب) دادستان کل کشور پ) دادستان مجری حکم».

درباره امکان طرح درخواست اعاده دادرسی توسط ورثه محکوم‌علیه و یا وصی او، طرح دو پرسش اساسی اهمیت دارد؛ نخست این که، اصولاً ورثه چه زمانی حق درخواست مزبور را دارند و چه شرایطی لازم است تا ورثه حق اعاده دادرسی پیدا کنند؟ دوم آن که، نفع ورثه در درخواست اعاده دادرسی چه می‌تواند باشد؟

در پاسخ به پرسش نخست باید گفت که شرط اولیه و اصلی بر ذی‌حق شدن ورثه در درخواست اعاده دادرسی، فوت یا غیبت محکوم‌علیه می‌باشد. با این که علی‌الاصول فوت

۱. ر.ک: <http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Jpri2/Showjudgment.aspx?id=OFRXM1FrNWNZWG89>

متهم یا محکوم علیه، یکی از جهات سقوط دعوی کیفری است (بند الف ماده ۱۳ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲) اما درخواست اعاده دادرسی از همسر، ورثه و وصی محکوم علیه پذیرفته شده است تا امکان جبران اشتباهات قضایی باشد و بدین ترتیب اعاده حیثیتی برای محکوم علیه متوفی و خانواده وی صورت پذیرد. شرط دوم این است که فوت محکوم علیه باید بعد از صدور حکم قطعی محکومیتش باشد؛ زیرا اگر محکوم علیه قبل از قطعی شدن حکم فوت نماید اساساً حق اعاده دادرسی برای وی ایجاد نمی شود که بخواهد به ورثه او برسد. فوت محکوم علیه هم می تواند ناشی از اجرای مجازات سالب حیات باشد (زیرا اجرای مجازات مانع درخواست اعاده دادرسی نیست) و هم می تواند ناشی از فوت طبیعی باشد. مراد از غیبت نیز به نظر می رسد همان غیبت بالنسبه مدیدی باشد که شرایط صدور حکم موت فرضی وی را محقق نماید.

اما در پاسخ به پرسش دوم باید گفت که اگرچه اصل شخصی بودن مجازات (موضوع ماده ۱۴۱ ق.م.ا.مصوب ۱۳۹۲) اصلی کاملاً مسلم و مقبول در حوزه حقوق کیفری است اما اجرای مجازات و یا محکومیت به اتهامی حتماً اثر رسواکنندگی دارد و باعث می شود تا جایگاه محکوم علیه و خانواده وی را در جامعه خوار و خفیف جلوه دهد (اردبیلی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۳۹). اعاده دادرسی، طریقی است تا این اثر از اجرای مجازات را از بین ببرد و یا حتی الامکان کمرنگ نماید. بدین خاطر است که یکی از آثار ضمنی اعاده دادرسی، اعاده حیثیت می باشد. پس نزدیکان و ورثه محکوم علیه متوفی برای از بین بردن آثار ترذیلی محکومیت و به دست آوردن جایگاه اجتماعی سابق خود، در درخواست اعاده دادرسی ذی نفع شمرده می شوند (سپهوند، ۱۳۸۱، ص ۴). ضمن آن که در نظام حقوقی ما همواره شخصیت معنوی متوفی نیز مورد احترام و توجه بوده است و پذیرش اعاده دادرسی از سوی همسر، ورثه و یا وصی او، راهی برای بازگرداندن حیثیت و شخصیت معنوی متوفی می باشد.

نکته دیگری که ضروری است در اینجا به آن اشاره شود عبارت است از این که رویه شعب دیوان عالی کشور سابق بر تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید بر این استوار بود که دادستان شهرستان را در تقاضای اعاده دادرسی ذی نفع نمی دانستند. به عنوان نمونه، شعبه چهارم دیوان عالی کشور در رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۶۴۰۰۳۵۰ مورخ ۱۳۹۱/۰۷/۰۸ این گونه استدلال نموده بود: «با التفات به اینکه اشخاص و مقاماتی که

استحقاق درخواست اعاده دادرسی را دارا می‌باشند به موجب ماده ۲۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری احصاء گردیده و دادستان عمومی و انقلاب شهرستان در زمره اشخاص و مقامات مذکور در ماده مرقوم نمی‌باشد علی‌هذا درخواست آقای دادستان عمومی و انقلاب دائر بر تجویز تجدید محاکمه نسبت به دادنامه قطعی صادره بر محکومیت آقای ع.الف. به لحاظ ارتکاب بزه انتقال ملک غیر به کیفیت منعکس در پرونده امر، با توجه به محکومیت مقررات ماده صدرالاشعار در وضعیت موجود غیر قابل طرح در دیوان عالی کشور اعلام می‌گردد و پرونده امر به مرجع مرسل آن اعاده می‌شود تا با ارسال آن به مرجع ذیصلاح و به نحو مستدل اقدام نمایند.^۱ این در حالی است که بند پ ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، دادستان مجری حکم را مجاز به تقاضای اعاده دادرسی دانسته و از آنجا که به موجب ماده ۴۸۴ این قانون، اجرای احکام کیفری از وظایف دادستان شهرستان است بنابراین، در حال حاضر باید دادستان شهرستان را دارای نفع قانونی در این امر دانست.

همچنین در رأی دیگری به شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۸۷۰۰۸۸۷ صادره از شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور، در خصوص نفع دادیار اجرای احکام با نمایندگی دادستان عمومی و انقلاب تهران این‌گونه اظهار نظر شده است: «از آنجا که تقاضای اعاده دادرسی صرفاً از سوی محکوم علیه و دادستان کل کشور و رییس حوزه قضائی در امور کیفری امکان وقوع دارد و تقاضای اعلام خلاف بین شرع بودن رأی صادره نیز انحصاراً از طریق ماده ۱۸ اصلاحی و موافقت ریاست محترم قوه قضاییه میسر خواهد بود، تقاضای دادیار محترم اجرای احکام به نمایندگی از دادستان عمومی و انقلاب تهران در پرونده حاضر، آن هم به شرحی که در گزارش آمده است، غیر قابل طرح در دیوان عالی کشور تشخیص و با اعلام آن، مقرر می‌دارد پرونده به اجرای احکام اعاده گردد».^۲

این سختگیری رویه قضایی ایران در خصوص احراز نفع قانونی متقاضی اعاده دادرسی قابل تقدیر است؛ زیرا اعاده دادرسی طریق اعتراضی استثنایی به آرای محاکم است و صرفاً باید در محدوده‌ای که مقنن آن را تجویز کرده است جریان یابد و حتی شاکای

۱. ر.ک: <http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Jpri2/Showjudgement.aspx?id=K0ZMcjJnbDB2cGc9>.

۲. ر.ک: <http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Jpri2/Showjudgement.aspx?id=WmtyYXBGRktZUDA9>.

پرونده نیز نمی‌تواند متقاضی اعاده دادرسی باشد. به عنوان نمونه، شعبه دوم دیوان عالی کشور در رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۹۰۰۰۵۶۵ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۲۴ در خصوص تقاضای اعاده دادرسی توسط شاکی، این‌گونه اظهارنظر کرده است: «در خصوص درخواست آقای ع.ج. وکیل دادگستری به وکالت از آقایان ن. و الف.ق. دایر به تجویز اعاده دادرسی در مورد دادنامه شماره ۰۰۳۱۵ مورخه ۱۳۹۱/۳/۲۸ صادره از شعبه ... دادگاه تجدیدنظر استان، چون متقاضیان اعاده دادرسی شکات پرونده بوده و از جمله اشخاصی که طبق ماده ۲۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری حق درخواست اعاده دادرسی دارند، محسوب نمی‌گردند. علی‌هذا به جهت مذکور به رد درخواست اظهارنظر و مقرر می‌دارد دفتر پرونده را به مرجع مربوط اعاده دهند»^۱.

۳. نحوه درخواست اعاده دادرسی و ترتیب رسیدگی به آن

۳-۱. مرجع درخواست اعاده دادرسی

در ماده ۴۷۶ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، مرجع درخواست اعاده دادرسی دیوان عالی کشور قرار داده شده است. البته دیوان عالی کشور مرجع رسیدگی‌کننده در قالب اعاده دادرسی نمی‌باشد و فقط بررسی می‌نماید که آیا درخواست متقاضی، شرایط لازم برای اعاده دادرسی را دارد یا خیر و پس از آن مرجعی که باید به این درخواست رسیدگی ماهوی نماید را تعیین می‌کند.

در قوانین بسیاری از کشورها مانند فرانسه، مراحل نسبتاً پیچیده‌تری را برای اعاده دادرسی و قبول آن پیش‌بینی کرده‌اند. در فرانسه درخواست اعاده دادرسی ابتدا به وزیر دادگستری و سپس به دیوان عالی کشور تقدیم می‌شود.^۲ در واقع، این دشواری بدان خاطر است که چون اعاده دادرسی اعتبار امر مختوم را زایل کرده و در واقع اعتبار آرای محاکم را مخدوش می‌نماید باید در قبول آن نهایت دقت و سختگیری را انجام داد. با این وجود عده‌ای اعتقاد دارند که مرجع درخواست اعاده دادرسی در مورد احکام کیفری نیز مانند احکام حقوقی باید دادگاه صادرکننده رأی باشد و دیوان عالی کشور یک مرجع اضافی

۱. ر.ک: (<http://judgements.ijri.ir/SubSystems/Jpri2/Showjudgement.aspx?id=Uko4a0pUZfZwUXM9>).

۲. مطابق ماده ۶۲۳ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، درخواست اعاده دادرسی به وزیر دادگستری داده می‌شود و او با کمیته‌ای که از پنج نفر متشکل است مشورت می‌کند.

است و شأن آن هم از رسیدگی به چنین درخواستی اجلی است (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۲۳). در ماده ۴۷۶ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، شرایط خاصی برای نحوه درخواست اعاده دادرسی بیان نشده است و می‌توان آن را به صورت عادی نیز درخواست نمود اما دلایلی که درخواست اعاده دادرسی را موجه می‌کند باید پیوست درخواست شود؛ چراکه دیوان عالی کشور و پس از آن دادگاه مرجوع‌الیه، برای احراز مشروع بودن چنین درخواستی نیاز به بررسی ادله متقاضی دارند.

در نظام حقوقی ما برای اعاده دادرسی مهلتی تعیین نشده است و حتی دیدیم که اجرای حکم نیز نمی‌تواند مانع از درخواست اعاده دادرسی شود. این موضوع منطقی است؛ چراکه اگر هدف از وجود نهاد اعاده دادرسی، مطابق واقع بودن حکم کیفری باشد، دلیلی ندارد که مقید به زمان شود. در حقوق فرانسه، ابتدا برای اعاده دادرسی مهلت تعیین کرده بودند ولی بعداً از نظر خود عدول نمودند.

۳-۲. موارد مورد بررسی توسط دیوان عالی کشور

به‌طور کلی دیوان عالی کشور صلاحیت رسیدگی شکلی دارد نه رسیدگی ماهوی. این اصل را در بررسی تقاضای اعاده دادرسی نیز باید محترم دانست. اولاً، دیوان عالی کشور باید بررسی نماید که شخص متقاضی آیا جزء افراد مذکور در ماده ۴۷۵ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ می‌باشد یا خیر. ثانیاً، دیوان عالی کشور بررسی می‌نماید که آیا درخواست انجام شده کلیه شرایط موضوع اعاده دادرسی را دارا است یا خیر. در این باره ماده ۴۷۶ قانون مذکور بیان می‌دارد: «این مرجع پس از احراز انطباق موضوع درخواست با یکی از موارد موضوع ماده ۴۷۴ این قانون، با تجویز اعاده دادرسی رسیدگی مجدد را به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارجاع می‌دهد». پس دیوان باید بررسی نماید که آیا یکی از جهات موضوع ماده ۴۷۴ قانون فوق در درخواست متقاضی وجود دارد یا خیر. در احراز این مسئله ممکن است دیوان عالی کشور وارد ماهیت قضیه نیز بشود. به عنوان مثال، برای این که روشن شود آیا جرم می‌توانسته بیش از یک مرتکب داشته باشد یا خیر، بررسی‌های ماهوی انجام دهد.

۳-۳. تصمیم دیوان عالی کشور

پس از بررسی شرایط لازم برای تحقق اعاده دادرسی، تصمیم دیوان عالی کشور از دو

حالت خارج نیست؛ یا نظر بر قبول اعاده دادرسی دارد و یا درخواست اعاده دادرسی را قانونی نمی‌داند. در قانون جدید آیین دادرسی کیفری درباره چگونگی تصمیم‌گیری دیوان عالی کشور تغییراتی به چشم می‌خورد که در قانون قبلی وجود نداشت. در ماده ۴۷۴ قانون جدید از واژه «تجویز» استفاده شده است. قبول اعاده دادرسی نیاز به صدور «قرار» ندارد ولی در قانون جدید برای رد درخواست اعاده دادرسی، دیوان عالی کشور باید «قرار رد اعاده دادرسی» را صادر نماید. این قرار قابل اعتراض شناخته نشده است اما به تجویز اعاده دادرسی توسط دیوان عالی کشور در دادگاه مرجوع‌الیه می‌توان اعتراض کرد؛ چراکه از ظاهر ماده ۴۸۰ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ به دست می‌آید که دادگاه مرجوع‌الیه تکلیفی در تبعیت از نظر دیوان ندارد. این نکته را باید اشاره کرد که تجویز اعاده دادرسی به منزله نقض حکم موضوع اعاده دادرسی نمی‌باشد.^۱

۳-۴. ارجاع پرونده

پس از تجویز اعاده دادرسی، دیوان عالی کشور باید رسیدگی مجدد را به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارجاع دهد (ماده ۴۷۶ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲). حکم ممکن است در دادگاه بدوی و یا دادگاه تجدیدنظر قطعی شود. در مواردی که حکم قطعی از دادگاه بدوی صادر شده باشد شعبه هم‌عرض آن با رعایت صلاحیت ذاتی و محلی باید با ارجاع دیوان رسیدگی نماید و در مواردی که حکم در دادگاه تجدیدنظر قطعی می‌شود شعبه هم‌عرض آن باید رسیدگی مجدد را انجام دهد. در مواردی که دادگاه تجدیدنظر حکم بدوی را عیناً تأیید می‌کند باید بر اساس ملاک رأی وحدت رویه شماره ۵۸۳-۷۲/۷/۶ عمل نمود و شعبه هم‌عرض دادگاه تجدیدنظر را صالح دانست (زراعت، ۱۳۸۶، ص ۱۲۴).

اما به موجب ماده ۴۲۸ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، مرجع تجدیدنظرخواهی - که قانون جدید آن را فرجام‌خواهی نامیده و قابل انتقاد است - نسبت به احکام جرایم موضوع ماده ۳۰۲ این قانون، دیوان عالی کشور قرار گرفته است. حال سؤال اینجا است که اگر حکمی در دیوان عالی کشور به عنوان مرجع تجدیدنظر قطعی شده باشد، با توجه به این که رسیدگی دیوان از نوع شکلی است آیا مرجع رسیدگی به اعاده دادرسی نیز شعب دیوان

۱. در این خصوص ر.ک: رأی وحدت رویه شماره ۵۳۸ مورخ ۱۳۶۹/۸/۱.

عالی کشور است؟

در این خصوص برخی نویسندگان نظر داده‌اند که چون رسیدگی به اعاده دادرسی مستلزم رسیدگی ماهوی است و رسیدگی دیوان عالی کشور نیز از نوع شکلی است پس پرونده باید به شعبه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم بدوی ارجاع شود (خالقی، ۱۳۹۳، ب، ص ۳۸۱)، اما در این باره مستند قانونی وجود ندارد. در حقوق فرانسه، به کلیه پرونده‌ها در یک دادرسی ویژه در دیوان عالی کشور رسیدگی می‌شود و به همین دلیل، این راه اعتراض در موضوع‌های کیفری شکل فرجام به خود گرفته است (پرو، ۱۳۸۴، ص ۶۷۲).

۳-۵. تصمیم دادگاه مرجوع‌الیه

طبق ماده ۴۸۰ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، «هرگاه دادگاه پس از رسیدگی ماهوی، درخواست اعاده دادرسی را وارد تشخیص دهد، حکم مورد اعاده دادرسی را نقض و حکم مقتضی صادر می‌کند. در صورتی که درخواست اعاده دادرسی راجع به قسمتی از حکم باشد، فقط همان قسمت نقض یا اصلاح می‌شود. حکم دادگاه از حیث تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی تابع مقررات مربوط است». وفق این ماده، دادگاه مرجوع‌الیه تکلیفی در قبول رسیدگی به اعاده دادرسی ندارد و به طریق اولی تکلیفی نیز در نقض حکم مورد درخواست ندارد (سپهوند، ۱۳۸۱، ص ۷).

به نظر می‌آید که حکم ماده ۴۸۰ قانون مذکور از آنجا که دیوان عالی کشور قبلاً یک بار به این مسئله رسیدگی کرده و نظر خود را در قالب تجویز و صدور قرار رد اعلام داشته است، محل انتقاد باشد. مضافاً، از نظر اصولی دادگاه مرجوع‌الیه باید مکلف به تبعیت از نظر عالی‌ترین مرجع قضایی کشور باشد. البته شاید بتوان توجیهی برای حکم این ماده پیدا کرد و آن عبارت از این است که دیوان عالی کشور در رسیدگی خود صرفاً شرایط شکلی را بررسی می‌نماید و وارد ماهیت امر نمی‌شود، اما ممکن است شعبه مرجوع‌الیه با ورود به ماهیت پرونده، آن را قابل اعاده دادرسی ندارد.

پس قانونگذار در ماده فوق‌الذکر، این فرض را مد نظر داشته است. اما در صورت رسیدگی مجدد توسط شعبه هم‌عرض، تصمیم این مرجع از دو حال نمی‌تواند خارج باشد؛ یا حکم موضوع اعاده دادرسی را «نقض» می‌کند و رأی بر برائت می‌دهد و یا این که مجازات محکوم‌علیه را تخفیف می‌دهد. به هر حال، شعبه مرجوع‌الیه نمی‌تواند مجازات

حکم قبلی را تشدید نماید؛ زیرا اعاده دادرسی نباید وضعیت محکوم علیه را بدتر کند (زراعت، ۱۳۸۲، ص ۴۶۹).

۴. آثار اعاده دادرسی

برخی از آثار اعاده دادرسی مربوط به اثر پذیرش اعاده دادرسی توسط دیوان عالی کشور است و دسته دیگر آثار، مربوط به اثر نقض حکم محکومیت می باشد. قانون آیین دادرسی کیفری دسته‌ای از آثار اعاده دادرسی را بر شمرده است و یک سری از آثار نیز مانند لزوم جبران ضرر و یا اعاده حیثیت^۱ از قواعد عمومی به دست می آید.

۴-۱. اثر قبول درخواست اعاده دادرسی بر اجرای حکم

طبق ماده ۴۷۸ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، تجویز اعاده دادرسی توسط دیوان عالی کشور علی‌الاصول اجرای حکم را تا صدور حکم جدید به تعویق می‌اندازد. این ماده بیان می‌دارد: «هرگاه رأی دیوان عالی کشور مبنی بر تجویز اعاده دادرسی باشد یا طبق ماده ۴۷۷ اعاده دادرسی پذیرفته شده باشد، اجرای حکم تا صدور حکم مجدد به تعویق می‌افتد و چنانچه از متهم تأمین اخذ نشده و یا تأمین منتفی شده باشد یا متناسب نباشد، دادگاهی که پس از تجویز اعاده دادرسی به موضوع رسیدگی می‌کند، تأمین لازم را اخذ می‌نماید».

بنابراین، این اثر مخصوص آن دسته از احکامی است که یا هنوز اجرا نشده‌اند و یا در حال اجرا هستند و در مورد احکامی که اجرا شده‌اند موضوعیتی ندارد. به علاوه، صرف درخواست اعاده دادرسی مجوز به تأخیر انداختن اجرای حکم نیست و شرط اولیه تعویق حکم، قبول اعاده دادرسی توسط دیوان عالی کشور است. با این حال، قانون جدید آیین دادرسی کیفری در تبصره ماده مزبور، استثنایی بر این اصل وارد ساخته است که از نوآوری‌های این قانون نیز محسوب می‌شود. در این تبصره آمده است: «در صورتی که مجازات مندرج در حکم، از نوع مجازات سالب حیات یا سایر مجازات‌های بدنی یا قلع و قمع بنا باشد، شعبه دیوان عالی کشور با وصول تقاضای اعاده دادرسی قبل از اتخاذ

۱. اصل ۱۷۱ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد».

تصمیم درباره تقاضا، دستور توقف اجرای حکم را می‌دهد». پس در مجازات‌های سالب حیات (اعدام، قصاص نفس، رجم) و در مجازات‌های بدنی (شلاق، قصاص عضو، قطع عضو) و در حکم به قلع و قمع بنا، بنابر احتیاطی که قانونگذار لحاظ کرده است، صرف درخواست اعاده دادرسی، اجرای آنها را به تأخیر می‌اندازد.

با وجود این، هیأت عمومی دیوان عالی کشور طی رأی وحدت رویه‌ای به شماره ۷۴۲ مورخ ۱۳۹۴/۵/۶، استنباطی خلاف ظاهر تبصره مزبور داشته و قبل از صدور دستور توقف اجرای حکم، بررسی و ملاحظه پرونده را ضروری دانسته و چنین اظهار داشته است که، «غایت و هدف قانون‌گذار از وضع تبصره اصلاحی ذیل ماده ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ این است که احکامی که پس از اجراء، قابل تدارک و جبران نیست و نسبت به آن تقاضای اعاده دادرسی شده قبل از حصول نتیجه تقاضا موقتاً به موقع اجراء گذارده نشود. بر این مبنا و با توجه به قابلیت اجرای احکام قطعی کیفری، شعبه دیوان عالی کشور برای صدور دستور توقف اجرای حکم ابتدا باید درخواست را بررسی و ملاحظه و چنانچه نظر اعضای شعبه بر رد درخواست باشد صدور دستور توقف اجرای حکم امر بی‌فایده و لغوی است و به این جهت صدور این دستور در چنین مواردی به دلالت عقلی موافق مقصود قانون‌گذار نبوده و موضوعاً از شمول حکم مقرر در تبصره مذکور خارج است. براین اساس، رأی شعبه سی و چهارم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد صائب و موجه تشخیص می‌گردد. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ برای شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است» (معاونت حقوقی ریاست جمهوری، ۱۳۹۶، صص ۱۸۶-۱۸۵).

۴-۲. توقف آثار و تبعات حکم اولی

ماده ۴۷۹ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ بیان می‌دارد: «پس از شروع به محاکمه جدید، هرگاه ادله‌ای که اقامه شده قوی باشد، قرار توقف آثار و تبعات حکم اولی، فوری صادر می‌شود و دادرسی مطابق این قانون انجام می‌گیرد». این ماده، دو شرط را برای توقف آثار حکم نخست پیش‌بینی نموده است: نخست این که، دادرسی مجدد شروع شده باشد. پس با تجویز اعاده دادرسی توسط دیوان عالی کشور این اثر تولید نمی‌شود و دوم این که، ادله‌ای که برای دادرسی ارائه می‌شود به درجه‌ای از قوت باشد که قاضی را قانع نماید. در قانون جدید، صدور دستور توقف آثار و تبعات حکم نخست، در قالب «قرار»

پیش بینی شده است؛ اما ممکن است این سؤال مطرح شود که منظور از «آثار و تبعات حکم اولی» چیست؟

در پاسخ باید گفت که قدر متیقن این است که منظور از عبارت قانونگذار، اجرای مجازات نمی باشد؛ زیرا اجرای مجازات با تجویز اعاده دادرسی به تعویق می افتد. به نظر می رسد که منظور از این عبارت، مجازات های تکمیلی یا تبعی ناشی از حکم محکومیت است که تا زمانی که حکم نقض نشود اصولاً آثار خود را در پی دارد (خالقی، ۱۳۹۳، ب، ص ۳۸۶).

۴-۳. اثر انتقالی

اعاده دادرسی در محدوده جهات خود دارای اثر انتقالی است؛ بدین معنا که پرونده با تجویز دیوان عالی کشور عیناً و با تمام امور موضوعی و حکمی خود به دادگاه مرجوع الیه انتقال می یابد و این دادگاه مکلف است در صورت نقض حکم محکومیت، خودش به کلیه امور موضوعی و حکمی پرونده رسیدگی کرده و حکم مقتضی را صادر نماید (ماده ۴۸۰ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲).

اما همان طور که قبلاً گفته شد، دادگاه مرجوع الیه باید در راستای جهت اعاده دادرسی حرکت کند و نمی تواند در صورت وجود جهات دیگر، رسیدگی را گسترش دهد. از این مطلب چنین برداشت می شود که اثر انتقال اعاده دادرسی در نظام حقوقی ما به صورت «تحدیدی» قبول شده است. در مقابل اثر انتقالی تحدیدی، اثر انتقالی «توسعه ای» وجود دارد که قاضی محدودیتی در رسیدگی به پرونده ای که به او ارجاع داده شده است ندارد (لارگیه، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴).

۴-۴. اثر ابطال حکم سابق (اثر الغایی)

مهمترین اثر اعاده دادرسی و علت غایی از درخواست آن، ابطال حکم سابق است. گفته شد که دادگاه مرجوع الیه، پس از رسیدگی ممکن است حکم محکومیت را نقض نماید و یا مجازات آن را تخفیف دهد. در صورت ابطال و نقض حکم نخستین، دادگاه باید حکم به برائت دهد که ممکن است در قالب قرار موقوفی یا منع تعقیب باشد. ماده ۴۸۰ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ این اثر را مورد تصریح قرار داده است و بیان می دارد: «هرگاه دادگاه پس از رسیدگی ماهوی، اعاده دادرسی را وارد تشخیص دهد، حکم مورد اعاده دادرسی را نقض و

حکم مقتضی صادر می‌کند».

در نظام دادرسی ما از واژه «نقض» برای تبیین این اثر استفاده شده است. مراد از «حکم مقتضی» نیز یا حکم برائت است و یا حکم به مجازاتی خفیف‌تر از آنچه داده شده بود؛ چراکه گفته شد اعاده دادرسی متکی بر اصل برائت است و باید وضع محکوم‌علیه را بهتر نماید.

۴-۵. بررسی اثر عدولی

نهاد اعاده دادرسی در دادرسی‌های مدنی علی‌القاعده دارای اثر عدولی است. درخواست اعاده دادرسی باید نزد همان دادرسی که حکم قطعی را صادر نموده است مطرح شود و وی پس از رسیدگی و با نقض رأی قبلی خود، از تصمیم خویش عدول می‌کند. پس در اثر عدولی، هویت قاضی اهمیت دارد و پرونده باید در برابر همان دادرسی که تصمیم گرفته است اعتراض شود (پرو، ۱۳۸۴، ص ۶۷۲). اما در دادرسی کیفری، دیوان عالی کشور پرونده را جهت رسیدگی دوباره به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارسال می‌دارد و طبیعی است که در چنین فرضی اثر عدولی منتفی است.

نتیجه

به طور کلی تغییرات قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در موضوع اعاده دادرسی را می‌توان این‌گونه ارزیابی کرد که نظام دادرسی کیفری فعلی ایران در کشاکش نهاد اعاده دادرسی میان قاعده «اعتبار امر مختوم» و اصل «کاشف از واقع بودن احکام کیفری»، بیشتر به امر دوم یعنی اصل «کاشف از واقع بودن» نظر داشته است؛ زیرا نظام حقوقی ما بر خلاف نظام‌های دیگر اولاً، اعاده دادرسی را درباره کلیه جرایم چه سبک و چه شدید قبول کرده است. ثانیاً، برای اعاده دادرسی، مهلتی مقید به زمان در نظر نگرفته است. ثالثاً، درخواست ساده اعاده دادرسی به دیوان عالی کشور برای شروع به رسیدگی کافی است. رابعاً، نظام دادرسی ما نسبت به سایر نظام‌های دادرسی، جهات اعاده دادرسی را گسترش داده است و این رویکرد در قانون جدید نیز دیده می‌شود.

از طرفی، محدود کردن اعاده دادرسی نسبت به حکم «محکومیت» و محدود بودن دادگاه در رسیدگی به امر مرجوع‌الیه حکایت از تمایل قانونگذار به احترام به قاعده اعتبار امر مختوم و محدود کردن اعاده دادرسی دارد، اما این مسئله نافی نتیجه‌گیری فوق نمی‌باشد.

فهرست منابع

۱. اردبیلی، محمدعلی؛ حقوق جزای عمومی، جلد دوم، چاپ سی و هفتم، میزان، ۱۳۹۳.
۲. اردبیلی، محمدعلی؛ حقوق جزای عمومی، جلد سوم، چاپ چهارم، میزان، ۱۳۹۳.
۳. پرو، روزه؛ نهادهای قضایی فرانسه، ترجمه شهرام ابراهیمی، عباس تدین و غلامحسین کوشکی، نشر سلسبیل، چاپ اول، قم، ۱۳۸۴.
۴. پژوهشکده شورای نگهبان؛ آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ در پرتو نظرات شورای نگهبان، نشر پژوهشکده شورای نگهبان، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۳.
۵. پژوهشگاه قوه قضائیه؛ بانک داده آرا، قابل دسترسی در: (<http://judgements.ijri.ir>).
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ ترمینولوژی حقوق، چاپ ۲۷، گنج دانش، ۱۳۹۴.
۷. حیاتی، علی عباس؛ اعاده دادرسی، میزان، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۸. خالقی، علی؛ آیین دادرسی کیفری، شهر دانش، چاپ بیست و ششم، ۱۳۹۳. (الف)
۹. خالقی، علی؛ نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری، شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۹۳. (ب)
۱۰. خدابخشی، عبدالله؛ حقوق دعاوی، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
۱۱. زراعت، عباس؛ اصول آیین دادرسی کیفری، مجد، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۲. زراعت، عباس؛ اعاده دادرسی در امور کیفری، مجله مدرس، شماره ۴، ۱۳۸۶.
۱۳. سپهوند، امیر؛ اعاده دادرسی در قوانین کیفری، ماهنامه دادرسی، شماره ۳۲، ۱۳۸۱.
۱۴. صنایعی زاده، حسین؛ پزشکی قانونی، دادگستر، چاپ سوم، ۱۳۹۲.
۱۵. کاتوزیان، ناصر؛ اثبات و دلیل اثبات، جلد دوم، میزان، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۱۶. کاتوزیان، ناصر؛ اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، دادگستر، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۱۷. گلدوست جویباری، رجب؛ آیین دادرسی کیفری منطبق با قانون جدید، جنگل، چاپ اول، ۱۳۹۳.
۱۸. گلدوست جویباری، رجب؛ کلیات آیین دادرسی کیفری، جنگل، چاپ چهارم، ۱۳۸۸.
۱۹. لارگیه، ژان؛ آیین دادرسی کیفری فرانسه، ترجمه حسن کاشفی اسمعیل زاده، گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۲۰. معاونت حقوقی ریاست جمهوری؛ مجموعه قانون آیین دادرسی کیفری و مقررات مربوط، نشر معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات، چاپ چهارم، ۱۳۹۶.

**Analytical Study of «Revision»
in Criminal Procedure Act of 2014**

Seyyed Alirezā Mirkamāli*
Seyyed Mahdi Kāzemi**

Received: 15/02/2017

Accepted: 22/05/2017

Abstract:

Res judicata is one of the established rules, which blocks any way to protest to the sentence after its finality. However, in some issues this rule may conflicts with the principle of discovery of fact in penal trials. The intersection of res judicata and the principle of discovery of fact is the starting point of revision. Basically, one of the conflicts of fairness and justice is here. Justice says after sentence finality, no other claims would be heard. On the other hand, fairness requires that if a person has been sentenced illegally, he must be able to advocate himself and appeal. Appeal to sentence is opponent of res judicata and may loosen the judicial decisions. Nevertheless each sentence must be according to fact and then if it proven that it's not fact, it must be a way to reverse. Especially no one can claim that a judge is immune from mistakes. This article studies the revision in the new Criminal Procedure Code of 2014. It reviews all aspects of the Code. At the end it explains the general approach of Iranian law-maker and suggests some remedies.

Key words: Revision, Res judicata, Discovery of fact, Final sentence.

*Assistant Professor at Law Faculty of Shahid Beheshti University.

sarmirkamali@yahoo.com

**M.A Student of family Law at Shahid Beheshti University.

seyedbox@gmail.com